

# مارکسیستها نیروهای مذهبی و معضلات جنبش

فشار نهاد و تبهکاری و استبداد و زردی و جنایت ۱۰ ساله "انقلاب سفید"، توطئه امپریالیسم و رژیم شاه، در یک تحمل خلق را ترکانه و کوهی و خیابان شهر و روستای کشور ما را از سبیل توده خشمگین و عاصی سرریز کرد. محصول آنهمه بیداد و ستم نمیتوانست چیزی جز این باشد: عصیان بی پروای خلق با هدگیری مشخص در بار پهلوی این کائنات اصلی همه آن تبهکارها. "انقلاب" بهای ۱۹ گانه" مزد و استعمار در ایران کار خود را در خدمت به بیگانه و خیانت به مردم کرد، مردم را از هستی ساقط و زندگی را برای زحمتکشان به معنی واقعی غیرقابل تحمل ساخت. ۱۰ سال عمر "انقلاب سفید" شاه و آمریکا سیاه ترین دوران تاریخ حیات مردم ما بود. دست مشتقی چپا و لگر بیوطن و تمامی امپریالیستها را کشید و زنجیر بردگی بر دست و پای ملت ما گذاشت، جان و مال و ناموس مردم ما که طی ۵۰ سال مزدوری باند پهلوی در ایران تمام در معرض تعرض و تجاوز بوده طی این ۱۰ سال آنی از دستبرد بیگانه و نوکر بیگانه در امان نبود و جواب هسر اعتراض بر حق به فاشیستی ترین شکل ممکن با کلوله و شکنجه داده شد. ۱۰ سال از کار از یکسو چون گله خوگان وحشی این مزرعه بی صاحب را لگد کوب کردند و از سوی دیگر تمام در ربیب و کرنا میدند که تحت رهبری "داهیان شاهنشاه آریامهر" به سوی "روزاهای تمدن بزرگ" پیش میرویم، هی جنایت و خیانت کردند و هی مردم دروغ گفتند. دهقانان این را به خانه بدوشی گرسنه و بی سامان، آواره حواشی شهرها، یا حد اکثر به یک برده مزدور در روی زمین خود تبدیل کردند و گفتند "آزاد" "شکریم" "شکریم" "شکریم" و معنی واقعی ناپود کردند، بیانش از ده هزار روستای ایران را کاملاً منهدم کردند، دهقان ایرانی را برای گندم و جو و غلوه محتاج آمریکا و اسرائیل کردند و گفتند زمین را به دهقان سپردیم. کارگر ایرانی را به ابزار سود آفرین محفی در دست سرمایه داران بیگانه و نوکر بیگانه تبدیل کردند و گفتند کارگر را صاحب سرمایه کردیم. هر حال فعالیت اقتصادی را در شهر و روستا بدست استعمارگران حریص و وحشی سپردند و گفتند کشور را صنعتی کردیم و اقتصاد را رشد دادیم.

میلیونها زن زحمتکش ایرانی را در معرض بیشترین شکل غارت قرار دادند، با تبلیغات هرزه و دیاری- استعمار ری خود نهاد و هرزگی و هرج و مرج جنسی را در این خاک استعمار زده و امن زدند، از چند روسک کوکی و مور- جود تسلیم و بی اراده و خود فروش سبیل زن ایرانی ساختند، بانک تک برنامه های عمیقاً شوونیستی خود هرچه توانستند زن ایرانی را توهین و تحقیر کردند و گفتند "آزاد" "شکریم" "شکریم" "شکریم" و خود بیوزاری شهر و روستای ایران را در معرض هجوم بی حساب سرمایه های امپریالیستی به ورطه ورشکستگی و ناپودی کشاندند و با توطئه های مداوم ضد خلقی خود در خدمت کشیدن پای سرمایه های امپریالیستی به دور افتاده ترین و فزونی ترین زمینه های فعالیت اقتصادی انبوهی از آنان را به نیستی کامل کشاندند و فریاد سر دادند که "رقاه عمویی" را تدارک می بینند. سخن کوتاه وطن ما را به شکنجه گاهی بزرگ برای خلق و سفره شسی رنگین و گسترده برای هر جنایتکار بیگانه و بومی تبدیل ساختند و از هیچ جنایت و وحشیگری در حق این مردم ستمزده زرفی ابا نکردند. آمدند و گفتند و سوختند و بزدند. و اضافه کنیم که، به این راحتی هم دست بر در نرسیدند. اما گفتند، هر کجا ستم هست، مقاومت هم هست. و وطن ما نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. دشمن ستم کرد و مردم مقاومت کردند. مبارزه در طول این ۱۰ سال بطرف همه ستمگرها و آذمکنها یکسروز بقیه در صفحه ۲

ماه اکتبر صدمات است با پیروزی و انقلاب بزرگی که نقش تعیین کننده در روند جهان ما را بود. فاند. انقلاب کبیر سوسیالیستی روسیه رهبری حزب کمونیست شوروی و لنین کبیر در ۱۱ سال پیش، شکست اولین حلقه از زنجیر امپریالیسم جهانی و آغاز شکوهند انقلابات پرولتری را اعلام نمود. پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی روسیه که نتیجه یک دوران مبارزات پهنرج و طولانی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان روسیه به رهبری حزب طراز نوین طبقه کارگر روسیه و لنین بود، حاوی تجربیات و آموزشهای عمیقی در کلیه زمینه های حیات اجتماعی و مبارزات طبقاتی است و روشنی بخش راه پیروزی انقلابات پرولتری و نهضت های آزاد بیخش خلقهای جهان بود. فاست. توجه عمیق به این تجربیات و آموزشها، میباید در زمینه تئوری امپریالیسم و انقلابات پرولتری و آزاد بیخش، تئوریهای مربوط به ایجا و سازمان حزب طراز نوین طبقه کارگر و آموزشهای لنین در مورد وظائف و مکرانیک و سوسیالیستی طبقه کارگر و حزب پشاهنگ او در مراحل مختلف انقلاب، در شرایط کنونی جنبش ما دارای اهمیت بسزائی هستند.

علاوه بر اینها، ضروری است که مبارزات لنین بر علیه تئوریهای اپوزیونیستی و ریزینیونیستی تئورسین های انتر-ناسیونال دوم که با آغاز جنگ جهانی اول به خیانت کامل به انقلاب و هواداری از سرمایه ای انحصاری میهن خویش در غلطیه و بایبوری از سیاست "دفاع از میهن" عملاً بسسه اعمال بیوزواری امپریالیستی میهن خویش در صفوف پرولتا-ریا تبدیل گردیده بودند، تاکید و مبارزه صورت گیرد. حزب طراز نوین طبقه کارگر روسیه به رهبری لنین بسا مبارزات قاطع و همه جانبه خویش بر علیه سیاست خائنه "دفاع از میهن" امپریالیستی و طرح و اجرای سیاست انقلابی "تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ انقلابی" را خلق نه فقط تئوریهای ریزینیونیستی کائوتسکی و شرکاء را رد نمود بلکه صحت سیاست و تئوریهای انقلابی خویش را در عمل به اثبات رسانید. توجه به این تجربه تاریخی و آموزش که تئوریهای ریزینیونیستی ضد انقلابی تئورسین کبیر و ناسیونال دوم، بنام "تئوری سه جهان" عنوان گردیده است و خطرات عظیمی را متوجه کل جنبش کمونیستی-المللی و نهضت های آزاد بیخش خلقهای جهان گردانیده بیش از پیش اهمیت مییابد.

پس از لنین و شاگرد وفادار او استالین رهبری حزب کمونیستی و طبقه کارگر شوروی را بدست گرفت. طبقه کارگر شوروی به رهبری حزب کمونیست شوروی و رفیق استالین در طی یک نبرد طولانی و سخت طبقاتی، توانست بر انحرافات گوناگون تئوریک-سیاسی و بر عوامل بیوزواری درون حزب و دولت شوروی غلبه یافته و ساختمان پیروز-مندانه اولین کشور سوسیالیستی جهان را برانجام رساند. این پیروزی بزرگ، همراه با پیروزی شکوهمند کوشش شوراهای بر نیروهای فاشیسم در جنگ دوم جهانی در زیر بزرگترین حماسه های تاریخ بشریت مرفقی به حساب آمده و امر جهانی پرولتاریا و دیگر زنجیران جهان را اعتلای نوبی بخشید.

پس از جنگ دوم جهانی، کانون اصلی انقلاب به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره منتقل گردید. در اکتبر ۱۹۴۹، حزب کمونیست چین به رهبری در اهیانه رفیق مائو تسه درون، یکی از بهترین و بهترین انقلابات مکرانیک و آزاد بیخش را به سرانجام پیروزمانده خویش رسانید. رفیق مائو تسه درون با اتکا بر آموزشهای مارکس، انگلس، لنین، استالین در زمینه انقلابات مکرانیک و با تلفیق در اهیانه مارکسیسم-لنینیسم به شرایط مشخص چین، آموزشهای اینان را در بسیاری از زمینه ها تکامل بخشید و به تدوین تئوری انقلاب مکرانیک نوین نائل گردید. بدنهال این پیروزی و برهنای تئوری رشدی وقفه انقلابات مکرانیک نوین به انقلابات سوسیالیستی، حزب کمونیست چین به رهبری مائو تسه درون، نگذاریه جامعی سو-سیالیستی را هدایت نمود و جنبش سوسیالیستی را بنیان نهاد.

هنگامیکه ریزینیونیستهای خروشجوی روسیه باغصب قدرت در حزب و دولت به تجرد نظر در کلیه احکام انقلاب بی مارکسیسم-لنینیسم پرداخته و راه احمای سرمایه داری در روسیه و خیانت به انقلاب پرولتری و آزاد بیخش طبقه کارگر و خلقهای جهان را در پیش گرفتند، حزب کمونیست چین به رهبری رفیق مائو تسه درون و حزب کارآلبانی بقیه در صفحه ۷

در میان اجزاء، سفگانه تئوری، سه جهان، آنچه بیش از هر چیز به مبارزه آزاد بیخش و ملی خلقهای ستم دیده کشورهای سه قاره ضربه زده و بطور مستقیم رهائی خلق-های جهان از یوغ امپریالیسم و ارتجاع را سد میکند، مقوله "جهان سوم" میباشد که بطور لاینفکی به اجزاء، دیگر این تئوری مربوط بوده و یک سیستم فکری واحد را بوجود میآورد. قبل از هر چیز گفتنی است که مقوله هائی از قبیل "جهان سوم" یا "کشورهای غیر متعهد" و امثالهم به هیچ وجه مقوله هائی جدید نیستند و در گذشته های دور و نزدیک بارها از زبان ریزینیونیستهای خروشجوی و تیتو-ئیستها و سایر ایدئولوژیهای رنگارنگ امپریالیسم شنیده شده اند و آنچه نیز امروز به همین عنوان ها از جانب هواداران تئوری "سه جهان" طرح میشود در مضمون و ماهیت کوچکترین فرقی با آنچه پیش کسبانشان گفته اند نداشته و نتیجه ای نیز نیکر لگام زدن به مبارزه آزاد بیخش خلقها و ملل ستم دیده جهان و خلق سلاح کردن انقلاب جهانی ندارد و برخلاف آنچه ادعا میشود نتیشیا "گفت" جدیدی نیست، بلکه صرفاً رنگ و روغن زدن به "کشفی" است که سالها قبل ریزینیونیستها جهت حفظ و حراست از منافع امپریالیسم و بیوزواری کرده اند.

ما در بخشهای پیشین این نوشته در باره مقوله های "جهان اول" و "جهان دوم" و برخورد تئوری "سه جهان" به مسئله جنگ امپریالیستی و مبارزه پرولتاریا صحبت کردیم و در اینجا میباید از به مقوله و جایگاه "جهان سوم" در این تئوری، تئوری "سه جهان" بر این عقیده است که "کشورهای و خلقهای جهان سوم نیروی عمده مبارز علیه امپریالیسم، استعمار و هژمونیسم اند" (خرنانه یکنه ۳۰ سال ۷۷) و یکی از تضادهای اساسی جهان تضامین "امپریالیسم و هژمونیسم از طرفی و کشورهای و خلقهای جهان سوم از طرف دیگر" (همانجا) میباشد. بزعم این تئوری، امروزه اکثریت قاطع کشورهای "جهان سوم" به کسب استقلال، نائل آمده اند و دوران تاریخی مبارزه برای کسب استقلال و رهائی ملی اساساً به پایان رسیده و مساله مرکزی حفظ این "استقلال" از طریق پاشاری برک "مبارزه اقتصادی" بر علیه "وابدیت" میباشد. وظیفه خلقهای "جهان سوم" نیز در این چارچوب اتحاد با رژیم های این کشورها برای "تحکیم" این "استقلال" و ایجاد یک "جبهه متحد" با این دول و امپریالیستهای اروپائی و زاینی و امریکائی میباشد.

این تئوری که تشایح خیانتبارش تا بحال در موارد متعددی آشکار شده است، خلقهای ستم دیده کشورهای سه قاره را به اتحاد با دول مرتجع این کشورها و امیر-یالیسم ترغیب کرده و مبارزه آزاد بیخش ملی را به کنار میگذارد و از سوی دیگر از پرولتاریای کشورهای امیر-الیستی میخواهد تا بجای حمایت انقلابی از خلقهای آزاد بشوایه کشورهای سه قاره، از رژیمهای مرتجع و سرابا وابسته به امپریالیسم پشتیبانی نمایند.

### بدافعیین استعمار نوین

گفتیم که تئوری "سه جهان" بر این عقیده است که امروز اکثر کشورهای "جهان سوم" به کسب استقلال نائل آمده اند و دوران مبارزه برای کسب استقلال و آزادی در واقع کم و بیش به پایان رسیده است. از انگیزه طراحان این تئوری ریزینیونیستی که بگذریم، این تئوری ظاهراً بایه اساس خود را بر "تغییراتی" میگذارد که بخصوص از جنگ دوم جهانی بعد در عرضه بین المللی رخ داده است و "موازنه نیروها" را بهم زده و دوران جدیدی را به بار آورده است و اینان برای اثبات "حقانیت" استنتاجاتی که از این تغییرات بدست میدهند تئوری یک دست وارونه از واقعیات کنونی وضع بین المللی و موقعیت امپریالیسم و کشورهای وابسته بدست میدهند. لنین گفت "هرساله ایکه تا حدی "تازگی" داشته باشد و هر تفسیری در حوادث که کمی غیر منتظره و غیر بینی نشده باشد، ولو فقط سرمومی و برای مدت کمالاکو-تاهی مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد، ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف ریزینیونیسم خواهد گردید. (مارکسیسم و ریزینیونیسم) یکی از تغییراتی که خات، پس از جنگ جهانی دوم جنبه عمومی بخود گرفته است، تغییر شیوه حفظ سلطه امپریالیستی در کشورهای مستعمره و وابسته میباشد، که خود یکی از پایه های تئوری ریزینیونیسم خروشجوی و در ادعای آن ریزینیونیسم نوین یا بقیه در صفحه ۶

مارکسیستها . . . قطع نشد با تشدید بیدار ، مبارزه نیز تشدید گردید ، با همه گیر شدن ستم حکام ، صوف مبارزین نیز فشرده تر و انبوه تر شد و این روال تشدید ظلم و اوجگیری مبارزه و گسترش بیدار و انبوهی مبارزین ادامه یافت تا رسید به اینجا ، به جایی که امروز می بینیم . به روزگار استقلال دربار و استعمار و یکپارچگی خلق بسا خاسته و مصمم به یکسره کردن این یکپارخشم دشمن سوژی که امروز سرا- سر مردم وطن ما را فرا گرفته نتیجه خلقی جنایتی است که دشمنانش طی این سالها در حقت کردند . در روز یاد داشتند و امروز باید طوفان درو کنند . طی این سالها خفتان و خور و رژیم مزدور حاکم ، در مقابل با مقاومت و مبارزه خلق از دست زدن به هیچگونه جنایت وسیعت خود داری نکرد . اما به تجربه میدانست که کشتار تنها کافی نیست ، حیل و فریب نیز لازم است و این بود که سر- کوب و فریب به عنوان د و حربه اصلی همیشه در دستور کار بود . کشتن و بدنام کردن به زنجیر کشیدن و بسته بیگانه بستن همه را به یک تیغ زدن و طرح تفرقه افکندن ، استعمارگران دارای تجربیات ضد انقلابی بسیاریند . اثرا خوب میدانند که اگر مردم آگاه شدند و متحد گشتند دیگر کار آنها تمام است ، و این است که تلاش اصلی آنها همیشه در جهت فریب خلق و تفرقه انداختن در صوف مردم است . این حربه ننگین است که مرتجعین تاریخ همیشه از آن استفاده کرده اند . تفرقه بینداز و حکومت کن ، دستور کار یکایک ایان است . مثال در این مسعود میلیونها میتیان زد ، چه از مبارزات مردم خود مان و چه از مبارزات دیگر خلقها . در هر کشور متناسب با شرایط آن کشور کوشید مانند وسیله ای برای تفرقه انداختن در صوف خلق بیاند . جنگهای شیعی و سنی در منطقه ما خاطرات تلخی برای همه خلقهای این منطقه جسا گذاشته و نمرات شربتی برای استعمارگران داشته است . تضاد های ساختگی بین مناطق ، شهرها ، دهاقویایل با ریختن خون هزاران بیگانه ناگاه مانع به خطر افتاد و مرتجعین بسیاری را حفظ کرده است .

در کشورهای اسلامی از نیروی انقلاب کبیرا کثیر به بعد بزرگ اصلی استعمارگران و نوگرا نشان در این زمینه علم کردن تضاد بین اسلام و کمونیسم و تبلیغ بر سر آن تلاش برای تبدیل کردن این تضاد جانی به تضاد اصلی و از این راه مردم را به جان هم انداختن و سلطه خود را نجات دادن بوده است . تبلیغات ضد کمونیستی زمان رضاشاه بوسیله به اصطلاح مسلمانان و متدینین ، تبلیغات ضد کمونیستی وسیع و دیوانه پس از کودتای سیاه ۲۰۸ مرداد بوسیله آخوند های درباری ، و تلاشهای مداوم رژیم طی سالهای اخیر برای روشن کردن تضاد بین اسلام و کمونیسم برای مردم ! نمونه های گویایی از این توطئه های استعمارگران در وطن ماست . در همین گذشته چند ساله روزی نبوده که " اندیشمندان " رژیم به بررسی این تضاد نپرداخته باشند !

جنش نوین انقلابی وطن ما با درک ضرورت وحدت انقلابیون پرچم یکپارخ خود را برافراشت . انقلابیونی که طی چند سال گذشته در صحنه نبرد با دیکتاتوری حاکم به شهادت رسیدند ، کمونیست و غیر کمونیست برادرانسه و دشمنان و دشمنانند . و انگشت در دشمن خود . نخواستار کردند . سجاه مسلمان فریاد مردم را که من یک مسلمانم اما به اصول سوسیالیسم علمی احترام میگذارم و انقلابی کمونیست فریاد برداشت که من کمونیستم اما اسلام مبارز برایم قابل احترام است . و با این سرود همبستگی حماسی خود بود که تف به روی استعمار و ارتجاع و کار- گزاران تفرقه اندازیشان انداختند . و از این زمان بود که " اندیشمندان " در بار پهلوی " بزرگ برنده " ! " مار- کسیم اسلامی " را ساختند و علم کردند . طی ایسن سالها هیچکس نیست که صادقانه در این زمینه در نشر- یات درباری نخواهد ، یا از رادیو دربار تشنیده باشد . پلید ترین دشمنان کمونیسم و فاسد ترین دشمنان اسلام مبارز بگروزی به دفاع از اسلام در مقابل کمونیسم و بگروزی به شرح آشتی ناپذیری کمونیسم و اسلام بگرد- اختند . کیهان و اطلاعات و رستاخیز و گفتارهای رادیو- ٹی دران منبع منفعلی است برای ندیدن هزاران نمودنه ، کمسانی که در بیروز خود اسلام را به عنوان " ارتجاع سیاه " محکوم کرده بودند ، امروز با شیون و نسیان به دفاع از آن در مقابل کمونیسم برداختند ! کمسانیکه دشمنشان با کمونیسم - این تنها آئین رهائی بخشش رنجبران جهان - با شرم مالد به رکهایشان سرازیر شده ، ناگاه به فکر " هدایت " کمونیستها افتادند که ماتریالیست نباید با اید فالیست کنار آید . یک نکته برای آنان روشن بود و آن اینکه ، اگر وحدت صفوف خلق بر جای مانسد ، دیگر برای آنها - این دشمنان بیگانه و بیومی خلق امید ی

نیست . این بود که به هر طریق ممکن کوشیدند ، ایسن وحدت را به توفه بدل سازند . ناگفته روشن است که هر گونه دادن به این جریان و هر ذره لغزیدن به ایسن ورطه هولناک ، افتادن به دام دشمن و آگاه یا نا آگاه ، خدمت کردن به اهداف او بوده و هست . انقلابیون ایران کمونیست و غیر کمونیست با آگاهی کامل این توطئه دشمن را با برخورد برادرانه به یک پیش خنثی کردن و تنگداشتند ، نه راهی از این راه حاصلی نصیب دشمن کردند . کمونیستهای ایران خوب آگاه بودند که هدف از این همه وااسلاما و امجد ا ، از جانب کاراندازان امپریالیسم امریکا و دستیاران صهیونیسم جهانی چیست ؟ کمونیستهای ایران بخوبی میدانستند و میدانند که هدف از ایسن هیزم کشی باند بی ناموس دربار میان کمونیسم و اسلام ، آتش افروزی در کجاست ، و این است که همیشه آب سرد به آن ریخته اند .

کمونیستهای ایران در عین اینکه تضاد موجود بین ماتریالیسم و ایدالیسم را به عنوان د و بینش فلسفی بسه هیچ عنوان برد میوشی و حاشا نمی کنند ، بخوبی آگاهند که این تضاد ، تضادی است بین دو مسلک ، بین دو دیدیه روشنائی و روتا آنجا که به نیروهای خلقی باز میگردد تضاد است در درون خلق ، تضادی که با گذشت زمان ، با پیشرفت جامعه و تغییر شرایط زیربنائی ، با بحث و مجادله و کار توضیحی و اقناعی باید حل گردد ، بنابراین تضاد بین کمونیسم و اسلام تضادی نیست که حلش به عهده ما- رزه امروزی جامعه ما باشد . چنین تصور نادرستی داشتن بدام دشمن افتادن است و به بیگار خلق لطمه وارد آوردن . انگلس معلم بزرگ کارگران جهان اثر گراندز در خود- انتی در ورینگ را با این جمله آغاز می کند : " سوسیالیسم نوین در محتوی پیش از همه چیز محصول بینش تضادهای طبقاتی مسلط بر جامعه نوین - تضاد میان دارندگان و تهنی دستان ، تضاد میان کارگران مزدور و بیروزها - از یکسو ، و از سوی دیگر محصول آنا روشی حاکم بر تولید است . . . ( تاکید از ماست ) این سخن آموزنده انگلس رهنمود علمی کمونیستها در برخوردشان به نیرو- های مختلف جامعه است ، رسالت سوسیالیسم علمی " پیش از همه چیز " حل تضاد بین ماتریالیسم و ایدالیسم نبوده بلکه ابزار برونلاریا در بیانکاش علیه استعمارگران و برای نجات زحمتکشان سراسر جهان است . صفت بندی دوشی و دشمنی با - کمونیسم را صفت بندی طبقاتی - نی درون جامعه متبوع است توضیح دهد و بس . در تحلیل تهنائی فقط و فقط جایگاه طبقاتی افراد و جریانها است که میتواند موضع گیری آنا را نسبت به کمونیسم توضیح دهد ، و عکس این قضیه نیز صادق است . مبارزه کمونیستها با مبارزه طبقاتی است ، بیگار طبقه کارگراست در راه سرنگون کردن نظم ارتجاعی و ضد بشری سرمایه داران . سوسیالیسم دانشی است که راه این بیگار را می آموزد ، می آموزد که همه چیز را باید با دید طبقاتی دید ، هیچ دیدیه مافوق طبقاتی وجود ندارد . تنها آموزگار - ست نگارش طبقاتی است . و این تنها معیار مرز بندی صحیح در هر جامعه و تنها معیار ارزیابی درست در هر خورد به هر دیدیه اجتماعی است . کمونیستها در بر- خورد با هر دیدیه اجتماعی ، پیش از هر چیز جایگاه آن دیدیه و دیدیه بین زحمتکشان و استعمارگران ، بین دارندگان و تهنی دستان " برایشان مهم است . و از این زاویه است که به هر چیز مینگرند . هر دیدیه ای در هر برهه از زمان و در هر شرایطی که در سمت صف زحمتکشان و تهنی دستان قرار گیرد به دفاع از آن میرد ازند و در هر برهه د دیگری که در سمت استعمارکنندگان قرار گیرد ، بسا آن آشتی ناپذیری می ستیزند .

از همین دیدگاه و با تکیه به همین اصل است که کمونیستهای هر جامعه صف دستان و دشمنان خود را می شناسند . مرز بین ستگران و مستزادگان است و جنگ نبردی که در جریان است نبرد بین آنهاست است که بسا انقلاب سفیدشان جهنم کونی را برای خلق ما ساخته اند ، و خلقی که تا پوست بدن غارت شده است . در یک سمت این نبرد کارگران ایرانند ، کمونیست و غیر کمونیست ، دهقانان ایرانند ، کمونیست و غیر کمونیست ، روشنگران ایرانند ، کمونیست و غیر کمونیست و بگراقتار خرد بیروز- ازی و بیروزوای ملی ، و در سمت دیگر سرمایه داران و - بسته زمینداران بزرگ و امپریالیستهای غارتگر . آنکه در صف دشمن خلق موضع بگیرد ، دشمن خلق است و لولاینکه روزانه به جای ۱۷ رکعت ، ۱۷۰ رکعت نماز بخواند ، و از همین روست که مردم ما امام جمعه لنندنی ، مهاجر- انی درباری ، کمرهای انقلاب سفیدی و دیگر ملخنان عمامه سر رژیم را دشمن خود میدانند ، به ن اینکه بیرسنبد ، به اصول دین اسلام با اینست است یا نه ؟ و آنکه در صفت

خلق موضع بگیرد و دست است و پایور و از همین روست که آیت الله خمینی را به عنوان یکی از رهبران مبارزات ضد شاهی خود می پذیرند .

بسر هر حرکت نیروهای انقلابی و هر مبارزه در هر زمینهای باید در خدمت صف حق در این بیگار اساسی باشند . از اینروست که می بینیم مبارزه ای هم که اکنون کمونیستها با نیروهای ملی با دشمن دارند نه اساسا بر سر اعتقادات فلسفی آنان بلکه بر سر مواضعشان در این مبارزه طبقاتی است . برای کمونیستها امروز مبارزه با هر نیروی دیگر و از جمله نیروهای مذهبی دقیقا یعنی مبارزه با ان جنبه هائی از بینش آنان که بازتابش در سب- ست باعث کندی تیغه مبارزه علیه رژیم گردید و لطمه به بیگار طبقاتی جاری در جامعه وارد آورد . و این مبارزه مبارزه ای است درون خلقی و برادرانه . مبارزه ای است با هدف وحدت ، برخی عناصر ضد کمونیست ، با پیراهن عثمان کردن خطاهای برخی عناصر یا جریانهای کمونیست که بسر روناقبل افتاد است - میگویند چنین تبلیغ کنند که کمونیستها در مبارزه با نیروهای مذهبی به " تصفیه فیزیکی " آنان دست میزنند و کمونیستها مسلمان گشتند . این سخن یا وهای است که یاوه بودنش حتی برای خود گویند گاننش نیز روشن است . کمونیستها همانسان که گفتیم تضاد بین خود را با بینش مذهبی به هیچ عنوان برده پوشش و حلا- شا نمی کنند ، لیکن جنگشان یک جنگ طبقاتی است که پیش از هر چیز تضاد میان دارندگان و تهنی دستان را بیان میکند . بیگار تهر آیمز و آشتی ناپذیری کمونیستها که در آن دربار خون می دهند و خون میریزند بیگار که در دشمنان پرولتاریا ، با غارتگران هستی خلق است . از اینان آری کمونیستها خون میریزند ، آری کمونیستها در ایران حمام خون براه خواهند انداخت اما از خود- کهای امریکائی و سگهای ایرانیشان نه از برادران انقلابی مدعی خود . در مورد مبارزه با مذهب لنین به ما اموخت که باید با " اسلحه خالص ایدئولوژیک و قسطن ایدئولوژیک از طریق مطبوعاتمان و بوسیله سخنانمان مبارزه کنیم . " و هر برخوردی جز این نه تنها لنینی نیست بلکه ضد لنینی است ، چه نفی کامل مبارزه و چه حاد و تهر- آیمز کردن آن .

لنین در جواب کسانی که می گفتند " چرا پیوستن مسیحیان و دیگر معتقدین به خدا را به جزئینا قدغن نمی کنیم . گفت . . . اتحاد در این مبارزه واقعا انقلابی بی طبقه تحت ستم برای ایجاد بهشت بر روی زمین برای ما مهتر از اتحاد عقیده پرولتاریا در مورد بهشت برین در آسمانهاست ، و همچنین ، " اگر کشیشی برای تشریک مساعی در کارمان به ما رجوع کند - اگر بی صادقانه کار جزئی را انجام داده و یا برنامه حزب مخالفت ننماید - ما میتوانیم وی را بدون صوف خود بپذیریم زیرا تضاد ما بین روح و اصول برنامه ما و اعتقادات مذهبی کشیش در چنین شرایطی میتواند به مثابه وضعیتی کند ران وی در تضاد با خود عمل می کند ، که فقط به خود او مربوط است تلقی گردد . " لنین در جای دیگر " اعلان جنگ علیه مذهب بعبانه یک هدف سیاسی حزب کارگران " را " صرفا یک زمست آنا روشیستی " توصیف کرد و گفت " ترویج آتھالیسم بوسیله سوسیال دموکراسی باید تابع وظیفه یابیه ای تر یعنی طبقه کارگر قهرمان ما و نمانندگان های استعمار شده علیه استعمارگران شود . " اینها آموزشهای کمونیستهاست ، و اینهاست رهنمود عمل ما در برخورد با هر فرد و جریان مذهبی . حال ، اگر کسانی میخواهند دانسته یا ندانسته به تبلیغات رژیم خدمت کنند این دیگر با خود- کمونیستهای ایران به عنوان بیکترین موکراتهای انقلابی وظیفه شان هر چه حاد تر کردن مبارزه طبقاتی جاری در جامعه ، گرداندن همه جریا نهای مبارزاتی دیگر به خدمت این جریان اصلی و هدایت این بیگار تا پیروزی نهائی است . از صفت کمونیستها آنکس که خطوط اساسی این مبارزه را مخدوش سازد ، آنکس که مبارزه با مذهب را به جای مبارزه با رژیم ، یا در کنار مبارزه با رژیم بنشانند ، آنکس که با دامن زدن به تضاد جا- نی کمونیسم و مذهب کند شدن لبه مبارزه طبقاتی را باعث گردد ، نه کمونیست بلکه - اگر نه ترسیمیست بی مایه حد اقل مدعی نادانستی است که هنوز انقیاب مبارزه طبقاتی را درک نکرده است ، برخورد نیروهای درون خلق به همه بگرا خود- معیاری است اساسی در تعیین میزان صداقت و بافشاری هر طرف بر سر مطلب اصلی مبارزه خلقی . و این از هر سویش صادق است ، برخورد نیروهای ملی با مذهبی به کمونیستها و برخورد کمونیستها به ملطین و مذهبی ها هم هیچیک از این قاعده مستثنی نیست ، لغزش هر طرف افتادن به دام تبلیغات دشمن تیغه در صفحه ۳

مارکسیستها... است، و این چیزی است که همه نیروهای خلقی باید شدت از آن ببرهیزند.

د موکراتهای انقلابی همیشه در مبارزه خود علیه استعمار، امپریالیسم و ارتجاع کمونیستها را بهترین و نزدیکترین یاران خود دانسته و کوشیده‌اند استوارترین رو-ابط انقلابی را با آنها داشته باشند. چرا که می‌دیدند اند صمیمی‌ترین انقلابیین و صادق‌ترین و فداکارترین مبارزین راه انقلاب اینان اند. ستارخان سردار ملی ما، بازوی برتران مشروطیت می‌گفت: هر چه حیدر بگوید همانست. حیدر رخا عمو وطنی پیشوای بزرگ کمونیستهای ایران را د موکراتهای ایران "انقلابی" و "چکیده انقلاب-ب" لقب دادند و بپروین از ایران نیز هزارها نمونه از این تنها برخورد درست و انقلابی می‌بینیم. در کارگوشان در فلسطین اشغال شده، سرگذشت اسقف کاپوچی، مطراق قدس و پیگاری این صمیمی مبارز در راه هاشمی فلسطین نمونه زنده‌های است. کاپوچی کلیسای قدس و همه امکانات کلیسا را به خدمت جنبش‌های بخش فلسطین گذاشت، و همه عواطفش را نیز با آغوش باز پذیرفت. آیا در انقلاب فلسطین کمونیست کم هست؟ آیا اگر جنگ فقط جنگ مسلک‌هاست، نه جنگ ستیزگران و ستیزه‌گران، نباید اسقف کاپوچی میگفت، جنگ بین پیچیدی و مسلمانان است، به من صمیمی چه؟ برخورد سبب یا سبب د موکرات انقلابی چین به حزب کمونیست چین و دولت بلشویکی لنین و استالین، برخورد د موکراتهای ویتنامی به حزب کار این کشور و رهبرانش صد رهبری مین و هزاران و هزار نمونه دیگر، اینهاست که باید سرمشق هر د موکرات واقعی باشند. ستارخان باید سرمشق یک د موکرات ایرانی باشد، نه فلان عنصر ضد کمونیست.

در جامعه ما همانسان که بیشتر کتیم نوکران امپریالیسم - که همیشه بخشی اعظم از تبلیغات ضد انقلاب-بیشان را تبلیغات ضد کمونیستی تشکیل میدهند - با استفاده از انواع د ساس سالهاست که میکشند نیروهای ملی را بجان هم انداخته و موجودیت و منافع خود را که در سایه مبارزه مشترک این نیروها در معرض خطر نابودی قرار گرفته نجات دهند، میکشند تا از این راه ضربه‌ها از درون به پیکر انقلاب خلق وارد آورند. و با کمال تألیف باید گفت که بخشی از نیروهای مذهبی ما در اثر خام اندیشی، کوشه بینی و یا نا آگاهی به دام ایمن فریب افتاده‌اند و با حرکت نادرست خود آینده جنبش خلق را تهدید می‌کنند.

این حرکت نادرست زمانی آغاز شد، یاد ر سطح جا-معه خود را نشان داد که بیشترین نیاز به وحدت عمل و همبستگی صفوف مبارزین در جریان مبارزه روزمره احساس میشد. زمانی که توده‌های میلیونی خلق به خیابانها ریخته و دهه‌ها پیکرانی فریاد "شاه تری می‌کشیم" سر داده بودند و دشمن چین بند بخود می‌ریزد. اما خوشبختانه آگاهی همان توده شرکت کننده در مبارزه اجازه نداد انحرافات برخی "رهبران" مسیر را به بیراهه بکشاند و مبارزه علیه هدف اصلی ادامه یابد.

از برخی موضعگیرهای ضد کمونیستی بعضی منبریان که د تهاست ادامه دارد. بگذریم اولین جایی که ر سطح مبارزات مردم این انحراف خطرناک خود را نشان داد، در نظرات د میلیونی پنجشنبه تهران بود. در این تظاهرات برخی از ملایان در حالی که درین صفوف تظاهرات کنندگان حرکت می‌کردند، همه را به دادن شمار "حکومت اسلامی" محض دعوت کرده، هر شعار ضد امپریالیستی را به عنوان شعار کمونیستی پاره کرده و از بخش کردن اطلاعاتی‌های غیرمذهبی جلوگیری کرده از مردم میخواهند که اطلاعاتی غیر مذهبی را نخوانند، پاره کنند. برای مثال شعار "هموطن برای بیرون راندن امپریالیستهای امپریالیسم و نوکرائش و صیبهو نیسم از ایران بیاخیز" به عنوان شعار کمونیستی توسط چند تن از اینان بزرور یابن کشیده و پاره شد. اما طبیعی بود که مردم به حرف اینان گوش ندهند و شعارهای ضد امپریالیستی و حتی شعار "جمهوری د موکراتیک" - که از طرف اینان به عنوان شعار کمونیستی محکوم شده بود - در سرتاسر مبارزه داده شود و مردم به کرد شعارهای ریشماری ترو خود - ستیهای انقلابی تر جمع کردند، چرا که آنچه مردم را به مبارزه کشیده بود همان شرایطی بود که در سر آغاز مقاله کتیم. پنجشنبه گذشت و جمعه به خون کشیده شد و دیگر مجالی برای بروز این انحراف نماند تا جمل جمعه خونین در بهشت زهرا، که باز برخی نیروهای مذهبی به جاسی تشدید مبارزات ضد درباری - ضد امپریالیستی - خود و نشردن دست هر برادر انقلابی در این راه به مبارزه با کمونیستها برداختند، با کمونیستها درگیر شدند، و شعارهای آنها را پاره کردند و تشدید بترزد و خورد

نمودند، به‌از هم با د ویراندیشی کمونیستها کار بیسه جاهای بارک کشید و گذاشت، اما از آن پس این بر-خورد ها باعث شد که در چند مورد کمونیستها برای جلو گیری از تکرار آن که تنها به سود دشمن تواند بود وسر عقل آوردن برادران مذهبی، تظاهراتهای مستقل جدا-گانه بگذارند که امید واریم هر چه زود تر با تسخیر بر-خورد برادران مذهبی، همبستگی اولیه بدست آید. در اینجا باید با نهایت تأسف گفت که برخی موضعگیر-بهای آیت الله خمینی به این جریان ضد کمونیستی بسا داده و آترو تشویق کرده است.

آیت الله خمینی در پیام خود به مناسبت آغاز سال تحصیلی خطاب به دانشجویان و دانش آموزان می‌گوید: "هان! ای عزیزان من، در محیط مدارس و دانشگاه-هبا و دانشسراها، آگاهانه و متعهد بیاخیزید و به هم پیوندید... و جناحهایی را که در اثر تبلیغات اجانب فریب خورده و بعضی مکتبها را پذیرفته‌اند و یا بد آنها تمایل پیدا کرده‌اند، از حبله دشمن آگاه کنید و خیانتهای سران حبله باز مکتبهای منحرف را افشا کنید و... و گوی ملنگان استعمارگران را محسوسید. یک نظر سطحی بوضع سران این گونه کشورها کافی است که شعرا را بیدار کند.

" در روز دین که رهبر چین از روی نعضهای عزیز-ان ما که به دست د زخیبان شاه بجرم آزاد خواهی بخاک و خون کشیده شدند گذشت و با کمال وقاحت از شاه پشتیبانی نمود، و آنهم شوروی و کرملین نشندان که چه در پانزدهم خرداد و چه امروز از کشتار عمومی شاه پشتیبانی کردند و میکنند... و باز در جای دیگری در همین پیام می‌گوید: "... از فراریک شنبه میشد میخود اهدن گروهی از دست نشاندگان و مامورین شاه را وادار کنند در دانشگاهها شعارهای کمونیستی بدهند، تساه مردم را از خطرات آن بترسانند."

و در پیام پنجم آبانماه خود می‌گوید: "گاهی شنیده میشد که در دانشگاهها شعارهای داده میشد کسه مورد استفاده رژیم است. ( منظور شعارهای کمونیستی است) ... تقاضای من از شماست که از شعارهایی که شخص شاه از آن استفاده می‌کند، ببرهیزید. اناکه شعرا را در جریان این قبیل شعارها قرار میدهند، از او - بستگان رژیم هستند، از آنان احتراز کنید و بدوستان دیگر ببینید."

لب مطلب این سخنان آیت الله خمینی که حاسفانه در همان مسیر تبلیغات ضد کمونیستی ارتجاع است، چند نکته است:

۱- اینکه کمونیستها "فریب خورد مانده" و "بلغ استعما-رند و کمونیسم مکتبی است انحرافی".

۲- اینکه کسانی که شعار کمونیستی میدهند از دست نشاندگان و مامورین شاهند. ( این سخن را هنوز از تجاع حاکم در ایران نمی‌گوید )

۳- اینکه کمونیسم برای مردم خطرناک است و مردم از خطر کمونیسم می‌ترسند.

و در کارش هم به عنوان سند درستی این "احکام" اینکه رهبر چین به ایران سفر کرد و سران شوروی هم در پانزدهم خرداد و هم امروز از "کشتار عمومی شاه پشتیبانی کردند و میکنند" بیش از هر چیز باید بگوئیم اینجین "سند" آوردن برای اثبات درستی نظریه خود که غیراصولی است. چرا که کمونیستهای ایران هم موضعظا در قبال سوسیال - امپریالیسم روس و عمال ایرانیش مزد بگیران خاشن کمیته مرکزی روشن است و هم در قبال سفر هواکونگه به ایران. کمونیستهای ایران هم سالهای سال است استعمارگران نودندان روس را به تنسوان دشمنان غدار بشریت محکوم کرده و آتاروا در کار امپریا-لیسم خونخوار و یلید امپریا قرار داده‌اند. و هم سفر هواکونگه به ایران را به عنوان یک اقدام مرتجعانه محکوم کرده‌اند. بنابراین در بحث با کمونیستهای ایران اینها نمیتوانند سند محکومتی علیه آنها باشند. این درست مانند آست که کمونیستهای ایران در "مبارزه ایدئولوژیک با بیروان اسلام به مردم خطاب کنند که دنبال مسلمانان نروید، مسران حبله باز اینها ملک خالک خائن برید در خانه خد، انوکر به سیرت امپریالیسم امریکا و سلطان حسن دوم، امپریالیسم" جاسوس مزد بگیر سیا هستند. ما ز شما مردم ایران می‌رسیم آیا این یک برخورد اصولی است. آیا بدینسان باید به نیروهای خلقی، به مبارزین انقلابی ایران برخورد کرد؟ بی‌شک باید خواهد گفت. هرگز! و ما نیز امید داریم هر خطایی که به مبارزات خلق لطفه وارد آورد هرگز از طرف رهبران مردم سر نزنند، و آنسر هم بنادرستی بزد، تکرار نکرد. و اما در مورد "احکام" این چند خط وارد جزئیات نمی‌شویم، چرا که غرضان تار-

یکتر کردن فضائی که حاسفانه د یگران تاریخش کرد فاند و ما چشم خلق را در روشنائیش بینا می‌بینیم - ویس، هر چه روشنترش میخواهیم - نیست.

کمونیستها بیکترین د موکراتهای انقلابی و حاملین مروجین ایدئولوژی پاپعالم شده ترین طبقه جامعه، برو-لتاریای محروم و ستمزده فاند، و امروز بروشنی میتوان گفت - و این عمیقاً انقلابی و آشتی ناپذیران علیه امپریالیسم و ارتجاع و همه مظاهر تخلف و عقب ماندگی در یک یک جوامع بشری مورد کین و غضب حیوانی همه امپریالیستها و نوکران مر-تجعشان قرار گرفته‌اند. کمونیستها طی یکتن گذشته امتحان خود را در مبارزه علیه بیداد و ستم علیه ظلم و تجاوز دانده‌اند، و امروز بروشنی میتوان گفت - و این مورد توافق هر د موکرات انقلابی نیز هست - که چگونگی برخورد به کمونیستها در هر جامعه تا حد حد بسیار تعیین کننده ماهیت برخورد به دشمن خلق در آن جامعه است. اینرا ما با صدای بلند اعلام می‌کنیم که یک ضد کمونیست یک د موکرات انقلابی نیست. نمیتواند یکفر هم ضد کمونیست باشد، یعنی با ند اگارتترین و جاننازترین رزندگان علیه بیداد و ستم دشمنی ورزد و هم به شکل انقلابی خواستار برچیده شدن سلسله بیداد و ستم باشد. کسی که خواست مبارزه جدی با اساس نظم ارتجاعی و ظالمانه موجود را داشته باشد مجبور است اینرا بپذیرد که کمونیستها اگر هم از نظرا و نه پیشقراولان این راه حداقل همسنگران صادق و مصمم در این راهاند.

طی ۷۰ سالگی که از آغاز جنبش‌های بخش مردم مسا میگردد، بیسته این کمونیستها بود فاند که در پیشاپیش جنبش خلق تاخته‌اند، در تحقیق مبارزه بیشترین سهم را داشته‌اند و بیشترین شهید و قربانی را نیز داده‌اند. مرکز غیبی، تضمین کننده پیروزی انقلاب مشروطه به دست کمونیستهای ایرانی حیدر رخا عمو وطنی و علی مسمو و یارانشان باید بگذاری شد. در انقلاب جنگل این حزب کمو نیست بود که با واقع بینی و تحلیل درست از شرایط جا-معه و مبارزه جاری در تلاش جمعیت و گسترش صف اتحاد مبارزین به سنگراهی دیگر، جان رهبر سترگ و گرانقدر خود، حیدر رخا، را بر سر این هدف انقلابی گذاشت. در اوج دیکتاتوری سیاه رضاخان قزاق، این د کترارانی معلم بزرگ کمونیستهای ایران بود که بی پروا از مرگ در برابر قزاق شیر و پستی جون رضاخان و دستگاه تفتیش عقایدش قد برافراشت و از آرمان مقدس طبقه کارگر ما به دفاع برداخته، رژیم جبار و مزور و پهلوی را به محاکمه کشید و جان خود را بر سر ایستادگی خود گذاشت.

در سالهای ۲۲ - ۲۰ این کمونیستهای ایران بودند که علیرغم رهبری اپورتونیست و سازشکار حزب توده، بیگانه آنتیجان عظیم را علیه دشمنان مردم ما سامان دادند، و باز هم همین کمونیستهای ایران بودند که پس از کودتای ۲۸ مرداد از گروه گروه شهادت در راه میهن و خلق را پذیرفتند و ذره‌ای روی خوش به دشمنان ملت نشان ندادند. در سالهای اخیر دیکتاتوری محمد رضا شاهی پس از کودتای ننگین، این خسرو روزنه قهرمان ملی ما بود که با ایستادگی حماسی خود در زیر شکنجه و با دفاعیات قهرمانانه خود در دادگاه پشت دشمن را لیزاند. و باز هم این کمونیستهای ایران بودند که در سالهای سیاه فاشیسم انقلاب سفیدی، بیشترین پیکار را با دشمن کرده‌اند و بیشترین خون را در راه رهایی وطن و مردم دادند. جزئیها ظریفیها، بیویانها، احد زاده‌ها، نلسرخیها، آراها، و خاموشیها، اینها و صد ها رفیق دلور و دگرشان کسه همه در این سالهای سیاه، در میدان پیکار به شهادت رسیدند، کمونیستهای ایران بودند. رفیق شهید امیر برویز بیوان آخرین شعارش "زنده باد کمونیسم" بود، و چه کسی میتواند - علیرغم خط انحرافی که در این دوران بر جنبش کمونیستی ما حاکم بود - ذره‌ای در بایداری و صداقت و جاننازلی این فرزندان دلیر زحمتکشان ما شک داشته باشد؟!

در سطح جهانی هر کجا امپریالیسم و ارتجاع ضربه خرد کننده خورد فاند، از دست کمونیستها بیده است. سیاهترین و وحشی ترین ارتجاع آغاز قرن بیستم، رژیم جبار و تجاوزکار روسیه - برتران بلشویکهای روس رهبری لنین کمیر به کور سرده شد. کشور پهناور چین این آماج طمع ورزیهای همه امپریالیستهای جهانی را خلق قهرمان چین تحت هدایت حزب کمونیست این کشور و در رأس آن صدر مائوتسه دن، از جنگ دشمنان رنکارنگش سحات داد. امپریالیسم هار و وحشی امریکا را خلنگا دلور هند و چین تحت رهبری کمونیستهای ویتنام و کاسا - مروح خرد کردند. کمونیستهای ویتنامی و کامبوجی بودند که حاسه بر آرزاه قرن ما را آفریدند. و امروز

مارکسیستها... هم باز این کمونیستها هستند که در هر گوشه جهان ، آشتی ناپذیر با امپریالیسم ، سوسیال - امپریالیسم و ارتجاع در جنگند . و ما با توجه به این واقعیات ناپذیر تاریخی است که میگوئیم جنگی برخورد به کمونیستها در هر جامعه‌ای تا حدود بسیار تعیین کننده ماهیت بر سر خود به دشمنان خلق در آن جامعه است . هم ضد امپریالیست بودن و هم ضد کمونیست بودن اگر هم استند قار جاتی وجود داشته باشد در خود دیگر تضاد است سازش ناپذیر ، که بزودی مجبور است بسوی یکطرف قضیه بکمره شود . و از اینروست که میگوئیم کسی که بسا چنین بیگارگرانی دشمنی ورزد و به آنان نجاشی کند ، نمیتواند براسی یک دمکرات انقلابی باشد . و میتواند این سخن مان هم نه یک احساس گش پرستی تعصب آمیز بلکه ستیز میلیونها کمونیست دلاوری است که در نبرد علیه استعمار ، امپریالیسم ، صهیونیسم ، نژاد پرستی و عقب ماندگی در سرتاسر گیتی جان خود را در راه نجات بشریت داده اند و مسهلمگین ترین ضرباتی را که تاریخ بیاد دارد بر نیروهای ارتجاع وارد آورده اند .

موضع ضد کمونیستی گرفتن یک دمکرات او را بناچار بسمت ورطه هولناکی سوق میدهد ، وادارش میکند سرز بین رادیکالیسم و لیبرالیسم را بپا کند ، و برای سازشکاران و حتی گاه مترجمین ممکن میسازد که از مواضع او علیه نیروهای واقعا انقلابی جامعه استفاده نکند . و ما اینرا در برخی از برخورد های بعضی نیروهای مذ . همی به توطئه های رژیم و به ابزارهای رژیم در همین آغاز کار میبینیم ، و البته منظورمان سازشکاران مذ هب چون شریعتداری که پس از سالها سکوت بحال هم برای خود و طیفه ای جز دعوت مردم به سکوت و بردباری و متانت ، نمی بهندند . منظور بخشی از نیروهای مترقی ترسور مذ هب است .

آیت الله خمینی انسان مبارزی که سالیان درازی از عمر خود را در مبارزه آشتی ناپذیر با محمد رضا شاه خائن گذراند و در این راه هرگونه سختی و دشواری را با سیمای یاز پد برشته است ، کسی که با توجه به سابقه مبارزاتش ، انتظار میروید برخوردی انقلابی به تک تک سیاستها و اغواگراییها حداقل در بار پهلوی داشته باشد ، در صبح ۲۳ شهریور خود در جواب به خبرنگاری که میپرسد : "نظر شما درباره اصطلاحی که شاه باب کرده است "مارکسیست اسلامی چیست ؟" میگویند ؟" مقصود از این اصطلاح در خارج ایران مشروعیت دادن بسه سلطه جابرانه شاه نژاد آمریکا است و در داخل کشور وارونه جلوه دادن حقایق به مردم و موجه گردانیدن کشتار مردم توسط سربازان ساد و معتقد که با وجدان راحت بسوی مردم آتش بگشایند . " تا اینجا مربوط به هدف و قصد رژیم در دیدگاه آیت الله خمینی میشود که در زیر بدان اشاره خواهیم کرد . اما همین جا بهتر است سوال کنیم که چرا ایشان آگاهانه از محکوم ساختن کشتار کمونیستها توسط سربازان ساد و معتقد " شانه خالی کرده اند ؟ ما فکر میکنیم در جواب باین سوال باید گفت سه میشد : هدف شاه از علم کردن عبارت "مارکسیست اسلامی" اینست که با ترساندن "کمونیستها و مسلمانان از "آلوده شدن کمونیسم به اسلام و اسلام به کمونیسم آنها را وادار کند علیه یکدیگر موضع بگیرند و از این طریق در میان ما - زمین خلق تفرقه بیندازد . و علت علم کردن این عبارت و کلا به این باوه گوییها افتادن نیز ، وحدت واقع بینانه انقلابیون ایران و همدوشی برادرانه و همگوشی مقدس آنها در پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع بوده است : از وحدت ما بر زمین وحشت کرده و توطئه تفرقه اندازی چیده است . و اما آیت الله خمینی جواب دیگری به این سوال میدهند جوابی که به هیچ عنوان در شان یک دمکرات انقلابی نیست . چرا ؟ چون موضع ضد کمونیستی دارند و آن موضع این بیراهه را با خود دارد .

نمونه دیگر مخدوش کردن مرز لیبرالیسم و دموکراتیسم برخورد آیت الله به ارتش محمد رضاشاهی است . ایشان در پیام آغاز سال تحصیلی خود میگویند : "شما ای طیفه جوان ارتش باخیزید و کشور خود را از زبونی و ذلست نجات دهید و دست خائرتان را کوتاه کنید و شرف و عزت را برای خود بیادگار بگذارید و سعادت و دینار با همه کنید و وظیفه دانشجویان است که در محیط دانشگاه هر چه بیشتر ارتش را برای یک قیام هگانی تشویق و ترغیب کنید و آنان را برادر خود بنامید و با صدای بلند از آنان سوال کنید : آیا جواب کل ، گلوله است ؟" در پیام ۱۰ آبانماه خود خطاب به ملت ایران میگویند : "سلام اینجا - نب را به روسای محترم ارتش برسانید . به نیرو هسای زمینی ، دریائی و هوائی ، پس از تسخیر و سلام بگوئید ایران کشور شماست و ملت ایران ملت شماست ، به ملت بیبوندید ."

مردم وقتی سخن یا نوشته‌ای از رهبری به دشمنان میرسد ، حداقل آنها را که رهبریشان را قبول دارند ، در لابلای گفته‌هایش به نیال رهنمود عمل میگردند ، هر رهنمودی که در دست گروھی را به بیراهه خواهد انداخت و گروھی دیگر را از پیرامین ارثه انده رهنمود غلط بپرانده خواهد ساخت و از جمله اینجاست که اهمیت مسئولیت رهبری در ادای هر یک جمله و برداشتن هر یک گام روشن میگردد . ارتش در هر جامعه چاق دست طبقه حاکم و اصلی - ترین وسیله سرکوب طبقات تحت ستم است . ارتش یکی از اساسی ترین اجزاء ماشین دولتی و دولت خود " محصل آشتی ناپذیر بی تضاد های طبقاتی " است . دولت در هر جامعه دولت آن طبقه ای است که سیر جامعه را در سمت تا مینماید . طبقه ای خود تعیین می کند . این گفته که " دولت مافوق طبقاتی " و " وسیله تا مین عدالت بین طبقات " است ، یک فریب دنگارانه بورژوازی است ، برای فریب طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان .

لنین گفت : " طبق نظر مارکس دولت ارکان سیاست طبقاتی ، ارکان ستگری یک طبقه بر طبقه دیگر و حاکمی از ایجاد " نظمی " است که این ستگری را با تعدیل تضاد - مات طبقات قانونی و استوار میسازد . " و ... از مهم ترین مختصات این ماشین دولتی وجود دولت است : دستگاه اداری و ارتش دائمی ، ... . تجربه هر کارگری با منتهای وضوح و رسوخ وجود این رابطه را روشن میسازد . زد ، طبقه کارگر با احساس سنگینی بار این رابطه پریش خود ، شیوه شناخت آنرا می آموزد - به این علت است که وی علم ناگزیری چنین رابطهای را به این آسانی درمییابد و به این استواری فرا میگیرد ."

وقتی کارگر زحمتکش جهان جیت ، در زمانی که اعضا فاسد و هرچائی در بار پهلوی و زردان طبقه حاکم هر یک شبانه میلیونها تومان خرج خوشگذرانی و قمارهای رسو - ایشان است ، بخاطر اینکه دستمزدها ناچیزش کفاف نماند بخور و نمیزن و فرزندش را نمیدهد ، دست به اعتصاب میزند ، و جواب این خواست عادلانه خود را از دهان مسئولهای ارتش شاهنشاهی میشنود - ۷ سال پیش را میگوئیم و نه امروز را که دیگر حتی عقب ماندترین افشار جامعه را به ده بیایند جمع خویش ارتش غضب زده و خشمگین کرده است - آیا درک اینکه ، این دولت ، دولت مملکتان و دلالان امپریالیسم ، دولت دشمنان طبقه کارگر و این ارتش هم ابزار سرکوب مردم در دست همین دولت است ، احتیاج به دانش و فراسخی خاص دارد ؟ آیا اصلا میشود چنین امری به این روشنی را در چنین رابطهای به این آشکاری را نفهمید ؟ این امروز دیگر از به بیبیات است که دولت " ارگان ستگری طبقه ای بر طبقه دیگر " است ، و اینهم باز از به بیبیات است که ارتش ارگان اصلی دولت و سرکوب خلق است . مجلس و پلیس و سازمان امنیت و زندانها و ارتش و ... اینها همه بخشهای مختلف یک دولتند ، اما ابزار اصلی هر دولت جهت سرکوب مردم ارتش است . هر رژیم ضد خلقی وقتی تمام دیگر ابزارها - پیش در مقابل به مردم در ماندند ، ارتش را به میدان می - کشد ، و اینرا امروز مردم ما به چشم خود می بینند . افزون بر همه اینها ، ارتش شاهنشاهی ایران دارای ویژه - گی دیگری نیز هست ، که این خصوصیت هر ارتشی نیست . و آن اینکه پاسدار منافع بیگانگان و عملا زیر کنترل بیگانگان نیز هست . زمانی میگویند در ارتش ایران ۱۵ هزار نظامی می امریکائی " خدمت می کنند ، یعنی ۱۵ هزار مستشار نظامی امریکائی کوچکترین حرکت این ارتش را کنترل می - کنند و آنرا هر طور که بخواهند سازمان میدهند و بر - نامه برایش میزنند . چندی پیش که مردم دلاور اصفهان مسلحانه در برابر سرکوب ضد انقلابی رژیم به مقابلسه برخاستند و اصفهان حکومت نظامی شد ، وزارت خارجه امریکا از امریکائی هایی که در اصفهان هستند خواست چند روز از خانه خارج نشوند ، روشن شد که ۱۴ هزار نظامی امریکائی فقط در اصفهان هستند . حال با این حساب ، و با توجه به اینکه نقطه تمرکز اصلی میان امریکائی پایگاههای حاشیه خلیج و بویژه چاه بهار است ، چه کسی میتواند بگوید کمتر از ۵۰ هزار نظامی امریکائی - همین امروز - در ارتش ایرانند ؟ این یک واقعیت است ، این یکی از ویژگیهای " ارتش شاهنشاهی " ایران است که کمتر ارتشی در تمام دنیا ندارد . بدین اجزاء این مستشاران و کارشناسان امریکائی ارتش ایران - به عنوان ارتش ایران نه چند انسر یا سرباز - کوچکترین حرکتی نمیتواند بکند . افسر ایرانی باید با صوابه بدو اجازت از مستشار امریکائی زن بگیرد . این است ارتش ایران . انسر ایرانی با اجازت و تصویب کلاه سبزه های امریکائی و تحت نظر آنهاست که درجه میگیرد ، یا در جایش را از دست میدهد یا حتی اخراج یا اعدام میگردد و روشن

است در چنین ارتشی چه کسانی بالا میروند به مقام میروند و به " روسای محترم ارتش " تبدیل میشوند - بسی - شخصیت ترین ، ضد انقلابی ترین ، وطن فروشترین و آدمکش ترین عناصر تبهکار و خوش خدمت در چنین دستگاهی به " ریاست " میرسند . نمونه هایش فرسویها ، اوسمی ها ، قزلباغی ها ، طوالتیان ها ، هازاری ها و همه دیگر تزارسان ضد مردمی و خونخوار . و حال سوال ما اینجاست آیا به اینها " سلام و تحیت " فرستادن از طرف یک رهبر ملی درست است ؟ آیا این امید وار کردن مردم به کمک و یاری دستگاهی که وظیفهشان خرید کردن آست نیست ؟ ایسن درست به این معنی است که از سرنیزه محفد رضاشاه انتظار مرم نهادن بر زخم مردم را داشته باشیم . درست است ؟ بگذار مردم خود بگویند .

رفیق قهرمان شکرالله پاک نژاد در دیدارگاه نظامی محمد رضاشاه خطاب به رئیس و قضاوت و اداریان دادگاه نظامی گفت : " ... ما از اولین گروهی هستیم که بجز مبارزه با امپریالیسم و آزادی بخوایم در دادگاه های ارتش ایران محاکمه میشویم و نه آخرین آنها . ارتش که شما درجه های افسری آنرا بر دوش دارید دهها سال است که وسیله سرکوبی آزاد بخوایان و روشنفکران ایران بوده و بعنوان چاق دست استعمار بر علیه ایران به کار رفته است . این ارتش همان ارتش فزاد است که فرغانه محمد طغشاه به رهبری لیاخوف و شاپشال روسی مجلس را به توپ بست و مشروطه خواهان را تارومار کرد . همان ارتشی است که در محاکمه باغشاه افرادی نظیر ملک الملکمن و صوراسرافیل و دهها آزاد بخواد دیگر را محاکمه و اعدام کرد ، همان ارتشی است که به دستور انگلیسها در سال ۱۲۹۹ کودتای سوم اسفند را برآورد و یکتاویز ۲۰ ساله را برقرار کرد ، همان ارتشی است که قیامهای ضد کوچک خان را سرکوب نمود ، همان ارتشی است که افتخار شهریور ۲۰ را به بار آورد ، همان ارتشی است که پس از پایان جنگ دوم قلم عالمی آذربایجان و کردستان را انجام داد ، همان ارتشی است که قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را به خون کشید ، کودتای ضد ملی ۲۸ - مرداد را انجام داد و حکومت دکتر صدق را ساقط نمود ، همان ارتشی است که همیشه میتینکها و تظاهراتها و اجتماعات مسالمت آمیز دانشجویان را بخون کشیده است ، ( یاد روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ یاد قندچی ، بزرگ نیا ، شریعت رضوی شهیدای دانشگاه قندچی و نیز یاد روز اول بهمن ۱۳۴۰ هیچگاه از خاطره ها نخواهد رفت ) این همان ارتشی است که روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هزاران نفر از مردم بی - گناه را در شهرهای تهران ، شیراز ، قم ، تبریز و مشهد و دیگر شهرهای ایران کشت . حضرت آیت الله خمینی پیشوای شیعیمان جهان و دیگر علمای بزرگ شیعه را پس از مدتها حبس و اذلال فشار آواره و تبعید کرد . همان ارتشی است که حافظ پیمان سنتو و دهها پیمان استعمار - ری در دست است ... . همان ارتشی است که خسرو روزبه مظفر جنبش انقلابی ایران را تیرباران کرد . خین و اوطاف - نها ، سیاکها ، بمبشیها ، فاطمیها ، کریم پورها ، بخارائیها ، آیتالله سعید بها ، نیک داری ها و هزاران شهید دیگر به دستور امپریالیستها و بحکم همین دادگاههای ایران تشریح شده است . ارتش ایران به دست مستشاران امریکائی ، انگلیسی و اسرائیلی اداره میشود . ... . چنین ارتشی جز در هم کوبیدن قیامهای آزاد بخواهانه و استقلال طلبانه مردم ، جز بخون کشیدن هرگونه جنبشی که هدف آن آزادی ایران از یوغ امپریالیسم باشد ، جز بازداشت ، حبس ، شکنجه ، محاکمه و محکوم کردن آزاد بخواد ، همان ایرانی رسالتی ندارد . و بر همه جنایاتی که رفیق دلیران بر سرمد اضافه کنیم که این همان ارتشی است که انقلاب خلق زحمتکش دلاور ظفار را در آسوی خلیج بدستور اربابان امریکائی شاه سرکوب کرد و راه پیشرفت را بر ملتی آزاد و بیباخته بسته ، و همان ارتشی است که جنایات یکسال و نیم اخیر را مرتکب شده است . کشتارها و تجاوزاتی که آثارش هنوز بر دود یوار هر کوی و رزن زنده است . آری این همان ارتش بوجود آورنده جمعه خونین و کشتارهای قبل و بعد آست . ما با چنین ارتشی و رهبریشم برخورد درست به این ارتش چیست ؟ - فدایان آیتالله خمینی ، طرفداران ملین لیبرال ایسن - ارتش را و تانکهای امریکائی و اسرائیلی را گلباران می - کنند ، و خود آیت الله خمینی نیز به سران ارتش " سلام و تحیت " میبرسانند ، آیا این درست است ورواست ؟ به اعتقاد ما درست و نارواست و ناروایتش زمانی که ماروشن میگردد که در کتار موضع ضد کمونیستی ایشان گذاشته شده . وقتی که دانسته شود ایشان به عنوان یک رهبر ملی و مذهبی از یکسو کمونیستهای ایران ، فرزندان قهرمان و بقیه در صحنه ه

مارکسیستها...  
 پاک زحمتکشان این کشور روزیها همشهریها، بویاتها، احمدزاده ها، گلگسرخها، مومنیها و... را "ملیخ استعمار" و "دست نشانندگان و مامورین شاه" میخوانند و از سوی دیگر "روسی محترم سلام" (میگذارم خود هر که را میخوانند نام ببرد) "سلام و تحیت" میفرستند. این است خواست خلق؟ بگذر از خلق خود تفاوت کند. ارتش، گفتیم چاق دست طبقات حاکم علیه طبقات تحت ستم و اصلی ترین ابزار سرکوب خلق در جوامعی است که ستم ملی و طبقاتی وجود دارد. ارتش همچون هر سازمان دیگری سیاست حاکم بر آن و رهبریش تعریف میشود، و بنابراین در تعیین ماهیت آن، اجزایش تعیین کننده نیستند. ارتش ایران را ارتش ضد خلقی میگوئیم چون سیاستی که این دستگاه را هدایت می کند، سیاستی است ضد خلقی، سیاستی است در جهت حفظ سلطه طبقات ارتجاعی حاکم، حفظ سلطه امپریالیستها و سرکوب هر جنبشی آزاد بخوانند خلق، و طبیعتا کسانی نیز که این سیاست را طراحی کرده، رهبری اجرائیش را به عهده می گیرند یعنی روسای ارتش منصوبی اند مرتجع و وابسته به بیگانه و بنابراین ضد خلقی. طوفانیان به عنوان یکی از روسای ارتش، منافعی در این است که این ارتش وابسته به آمریکا باشد، پر از جاسوس امریکائی باشد، سلاح از امریکا بخرد و منافع امریکا را پاسداری کند. تنها در این حالت است که طوفانیان میتوانند ده میلیون دهمیلیون رشوه از کمیته های اسلحه سازی بگیرند. پس این تنها بزرگ ارتشتاران فرمانده "نیست که ضد خلقی است. تمام این دستگاه یک دستگاه ضد خلقی است. البته این باز بدین معنا نیست که تک تک افراد این دستگاه ضد خلقی اند، نه هرگز چنین نیست، سربازی که وقتی دستور شلیک به مردم را میشوند، اول افسرش را می کشد و بعد خودش را و او یک شهید انقلاب خلق است، اما اینجنین سربازانی تعیین کننده ماهیت ارتش است. از این گذشته او وقتی دست به این عمل میزند، در واقع پیش از انجام آن، اول رابطه خودش را با این دستگاه قطع کرده، خودش را از سیاست و روابط حاکم بر آن جدا ساخته و سپس دست به این عمل زده است، او در چنین حالتی تنها لایس ارتش را در بر دارد، و گرفته خودش یک ضد ارتشی است و دلیلش هم عملش، بنابراین صحبت از معدود نظامیانی که امروز چارچوب ارتش را می شکنند، و از آن خارج میشوند، بیسایه ایی که فردا در زمان جنگ انقلابی خلق در صورت برخورد درست ما به ارتش، اینکار را خواهند کرد، نیست. صحبت از ارتش است و ارتشیان - که روشن است فراریان و "مترددین" دیگر ارتشی که نیستند، هیچ، ضد ارتشیند - در دین این ارتش حتی یک سرباز ساده فرزند یک دهقان زحمتکش و گرسنه ایران که نان خودش هم در گرو پیروزی این انقلاب است، عملا در آنچنان روابطی قرار گرفته که - اگر نخواهد بیرون بزند - بناچار مجبور است در خدمت ضد انقلاب باشد و از خلق کشتار کند. حال اینکه این سرباز یا افسرش، یا هر فرد نظامی تا کی در خدمت ضد انقلاب بماند و کی به جنبش خلق سبب شود...  
 ...تعیین شده، هاشم برخوردار  
 انقلاب به او دستگاه ارتشی است که او را نیز در خود دارد. لنین گفت: "به پیسی است فعالیت در بین و - حدهای ارتش امری است ضروری، ولی موضع گرویدن ارتش به سمت ما را نمیتوان بجز بجز یک عمل ساده و منفرد تصور نمود که از یکطرف نتیجه اتیان و از طرف دیگر - نتیجه فهم و آگاهی باشد. قیام سبکگامیانه بودن وفادار حیات بودن این نظریه را بطور باری نشان میدهد." و "ما به کار" آمادگی، فکری ارتش مسئول بودیم و باز هم با ابرام بیشتری آنرا ادامه خواهیم داد، ولی ما فضل فروران ناجیزی خواهیم بود اگر فراموش کنیم که در لحظه قیام مبارزه جسمانی نیز برای جلب ارتش ضروری است." و "آنچه ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و انتظار" ساده فرار رسیدن لحظه "گرویدن" ارتش به سمت ما نیست، خیر، ما باید با طبل و شیپور لزوم تعرض مجبورانه و حمله مسلحانه را که ضمن آن باید زمامداران را نابود ساخت و برای جلب افراد متزلزل ارتش دست به مبارزهای کاملاً جدی زد، اعلام داریم. "این آموزش لنین بزرگ است در مورد سرباز خورد به ارتش و این تنها برخورد درست است به این چاق دست ارتجاع. باید در میان صفوف ارتشیان کار کنیم - البته نه در میان "روسای ارتش" - در میان توده سربازان در میان درجه داران، و در میان افسران حزب در میان آنهاست که منافعی طبقاتیشان همراهِ ایشان بسا انقلاب را ایجاب می کند و ناگهان یا به اجبار به دام عنکبوت این سازمان ضد خلقی افتاد اند. در میان ایشان باید کار اتیان و آگاه گردان کنیم، همبناکنه در هر جای

دیگر در عین حال باید روسای ارتش را سرچمانه نابود کنیم، آنها را به عنوان اولین و خطرناکترین دشمنان خلق معرفی کنیم، باید خلق را مسلح کنیم، به مردم بگوئیم که این ارتش دشمن شمامت و وسیله سرکوب شماست. باید مردم بگوئیم که در این ارتشی که زیر کنترل است هزار جاسوس و کارکنان امریکائی و اسرائیلی است. است اگر کودتایی هم صورت گیرد، بی تردید با توافق آنها و یک کودتای امریکائی است ولو "ضد شاه" باشد. مگر تجربه کودتای رضاخان را نداریم؟ باید ارتش انقلاب را در مقابل ارتش ضد انقلاب بوجود آوریم و خود را برای مرگ یا زندگی برابری یک ارتشی نگذاریم، راه انتخاب بین دو نوع مردن یا دو نوع زنده ماندن را پیش پایش بگذاریم. راه انتخاب بین خلق را به گلوله بستن اما خود زنده ماندن و از آن بدتر، گلباران هم شدن، یا "تمرد کردن" و اعلام شدن را برایش نگذاریم. راه انتخاب بین کشته شدن، یا عنوان مزدوری ارتجاع و امپریالیسم به دست خلقی مسلح، یا کشته شدن با عنوان شهید راه خلق. و انتخاب بین زنده ماندن در در صفت دشمنان بی آینده خلق، و یا زنده ماندن در در آغوش برادران و در وطن آزاد شده را پیش پایش بگذاریم، آنوقت در این حالت است که بسیاری از ارتشیان به ما خواهند پیوستند. در این صورت است که ارتش محمد رضاشاهی را مخلص توانیم کرد. جز این نادرست و براهه است. به سران ارتش درود و تحسین فرستادن، تانکهای ارتش را گلباران کردن و بعد هم در جواب تانک عاشان از خلق مظلومانه پرسیدن که: "آیا جواب گل و گلوله است؟" نه تنها هیچ تأثیر در این سازمان ضد خلقی نخواهد داشت، بلکه سگان هارار-تشی را هارتر نیز خواهد کرد. دشمن را باید بزنی تا به التماس بپفتد، به مقابله با ارتش محمد رضاشاه با مسلسل و ضد تانک باید رفت تا به دست گل. باید در مقابل تانک محمد رضاشاه آرم، بی، جی، و کوکبل مولود تف داشت و با فریاد "نابود باد ارتش ضد خلقی شاه" به جنگش رفت، نه با گل و شیرینی و "برادر ارتشی، چرا برادر رکشی، ارتش محمد رضاشاه ابزار سنگری ارتجاعی تر، بین فاشیست ترین و هارترین ضد های داخلی و خارجی بر مردم ماست و اینرا از قدیم گفته اند که اظهار عجز پیش ستم پیشه ابله می است، اشک گباج موجب طغیان آتش است.  
 سخن بر سر این بود که بخشی از نیروهای مترقی مذ هبیبی و از جمله آیت الله خمینی به خاطر مواضع ضد کمونیستی خود در پارهای موارد مجبور میشوند هرز بین دو مگر اتیسم و لیبرالیسم را مخدوش سازند، و مواردی را هم نشان دادیم. اما تأثیرات این مواضع تنها در همین حد نیست، یعنی این تنها خود مذ هبیبی مترقی نیستند که مواضع ضد کمونیستی شان بر دیگر مواضعشان نیز تأثیر میگذارد و آنها را به سمت سازش میکشد. بلکه در کمال جامعه این موضعگیری نادرست تأثیر خواهد گذاشت. اینرا هر کس و از جمله خود حضرت آیت الله خمینی نیز معترفند که پیروان اسلام نیز انقلابی، لیبرال و ارتجاعی دارند. حال بروشنی میتوان دریافت که مواضع ضد کمونیستی ایشان به که امیک از این بخشهای مختلف مسلمین که همه هم امروز - به خاطر عام و قابل هزار و یک تفسیر بودن شعار "حکومت اسلامی" و هم به خاطر اوضاع جامعه که در بگر راه پی و پیشی برای خیلی ها نگذاشته - پرچم شعار "حکومت اسلامی" را برداشته اند، کمک خواهد کرد. آنچه مسلم است به انقلابی مذ هبیبی کمک نخواهد کرد، به پیروان و میراث داران واقعی حنفیه نژادها، به پیچ زانگانها، صادتباو... کگی نخواهد کرد، چرا که آنها کمونیستها را یاران همسنگر خود میدانند. پس موضع ضد کمونیستی ایشان در اینجا نیز باز به سازشکاران و مترجعین مذ هبیبی کمک خواهد کرد، و بهانه خواهد داد به دست کسانی که به عنوان "دفاع از" اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت و بیگانه رهبر دینی ایران امام خمینی شعار عمیقاً ارتجاعی "سپردن آن خونی که نریزد به راه پا - سداری دین" را تبلیغ کنند. (از اعلامیه ای که در احوه از پخش شده) بهانه می دهد به دست کسی به نامفقاری که به نمایندگی از خمینی صحبت کند و در پایان صحبتش با تاکیده سه بار اعلام کند که "آزادی زندانیان اسلامی، تاکیده می کنم، آزادی فقط زندانیان مسلمان - را خواهد - نیم" آیا در شرایطی که شعار همه مردم ما آزادی همه زندانیان سیاسی است، این یک شعار ارتجاعی نیست؟ در همین است تأثیرش بر بخشهای دیگر جنس سیاسی، در سمت رفت، در هر مناسبت یافتند، از پرواز خلیبان ویت کنگ بر فراز کاخ توتو تا کودتای افغانستان نوید انسه تبلیغش کردند. این شعار، شعار آگاهانه سازشکاران

کمونیستی مذ هبیبی و بیوز رهبران بخش مترقی مذ هبیبی به ایشان نیز بیروبال خواهد داد و بهانه به ستان خود اعد داد تا نظرات انحرافی خود را به عنوان برخورد اصولی به نیروهای خلق، جا بزند. و باز در اینجا هم موضعگیری ضد کمونیستی آیت الله خمینی به زبان کمونیستهای واقعی و به سود اپوزیونیستها و ترستیگستها تمام خواهد شد. و اینها همه "نتایج" امروزی این موضعگیری است زانیکه شاه هنیز شاه است. فردائی که با اندکی تغییر سیاست امپریالیستها محمد رضاشاه جای خودش را به شاه دیگری بدهد، و همین رژیم و همین دستگاه بهین "آریا مهربان" بر جای ماند، ارتجاع ایران نیز برای کوبیدن کمونیستها و دیگر انقلابیون از این مواضع آیت الله خمینی حد اکثر استفاده را خواهد کرد. و از این بیشترش را نیز در آینده خواهیم دید. اما چرا امروز در چنین شرایطی ناگهان چنین مواضعی از طرف این بخش از نیروهای مذ هبیبی گرفته میشود؟ به اعتقاد ما این ناشی از چند امر است و از جمله ۱ - در مورد مردمی که در خیابانها ریخته اند و از جمله شعار زنده باد خمینی میدهند، گرفتار خشیابوری و درک نداشتن شدن، این بخش از نیروهای مذ هبیبی گمان می کنند راستی مردمی که امروز در خیابانها سرزیر شده اند و در بین آنها شعار دیگر شعار زنده باد خمینی را هم میدهند، بر راستی همه زیر پرچم "حکومت اسلامی" اند و مطیع دستورات آنان. در صورتی که چنین نیست، اولاً همه مردم ما مسلکهای گوناگون و از جمله کمونیستها امروز از آیت الله خمینی دفاع می کنند، و باید هم بکنند و این به خاطر ایستادگی ایشان است در مقابل دربار پهلوی و شخص شاه. وقتی مردم می بینند مواضع استوار خمینی در برابر شاه، لیبرالهای ملی و مذ هبیبی را که با هر مانور دربار و امپریالیسم خود را آماده سازش می کنند، و هر بار به عقب نشاندن، و توسط سازشکاران خشی می کنند، طبیعی است که از خمینی دفاع می کنند. از این گذشته خمینی عنوان یک شخصیت دموکرات یا نام از طرف جنبش دموکراتیک ما در واقع پرچمی است که در برابر شاه افراشته شده، و اینرا نباید فراموش کرد که شعار "زنده باد خمینی" در حقیقت برای مبارزه با "شعار مرگ بر شاه" است. ۲ - اینکه این نیروهای انقلاب را با افتادن شاه عوض می - گیرند و با خود حساب می کنند، حال که همه زیر پرچم حکومت اسلامی اند و شعار زنده باد خمینی میدهند و انقلاب هم دارد پیروز میشود، دیگر برای چه به فکروحدت نیروهای خلق باشیم، بیوز کمونیستها که خطر گرفتن جنبش را هم دارند، پس بگذارند در بر نشدند با آنها هم تسویه حساب کنیم.  
 در مورد برخورد به ارتش نیز همین برخورد نادرست و گمراه کننده شان در وقت دارد. ۱ - اینکه شاه را رژیم جدا می بینند و فکر می کنند، با افتادن شاه همه چیز درست خواهد شد، و از آن بدتر فکر می کنند، "این دستگاه را با خود اجزا" این دستگاه میتوان درگروین کرد، رژیم را میخوانند با ارتش رژیم درگروین کنند. شعار انحرافی "به گوری چشم شاه - ارتش تو کودتا کن" میدهند، غافل از اینکه کودتا در این ارتش - در ارتشی سرایا تحت کنترل جاسوسان و مستشاران امریکائی و صیبهنیستی - بیش از وسیله کور کردن چشم مردم خواهد بود - و لوانه که شاه را هم به دار بکشند.  
 ۲ - اینکه به قدرت خلق اعتقاد ندارند، باور نمی کنند که همین مردم بتوانند این رژیم سرایا مسلح را سرنگون کرده، و دشمنان دولتیش را خرد و نابود کرده و دولت خود را روی کار آورند. و از آن بدتر فکر می کنند، "این کار را بکن، از چاقو میخوانند دست خودش را ببر. اینان می بینند که مردم قهرمان ما چگونه با دست خالی به مقابله با تانک و توپ دشمن میروند، می بینند مردم به جان رسیده ما همه توپ و تشرهای حکومت نظامی و دولت نظامی را چه به سرعت به ریشخند گرفته، یک روز آری حتی یک روز - شهر را در اشغال کامل "ارتش شاه" همنشاهی" با همه دبدبه و کیکه اش نمی گذارند. اما باور ندارند که این خلق بتوانند از صف نهائی با این ارتش و این دستگاه پیروز بیرون آید. و این است که از خود ارتش میخوانند این کار را بکن! و شعار کودتا میدهند و این نادرست، ناروا و گمراه کننده است. این شماری است که سالها است خانئین کمیته مرکزی خجولانه آنرا مطرح می کنند، شماری است که با "وحدت" شان با تیمور بختیار جلال انقلابیون ایران، امید به عمل در آوردنشان داشته و وقتی آن امید به آن راحتی از دست رفت، در هر مناسبت یافتند، از پرواز خلیبان ویت کنگ بر فراز کاخ توتو تا کودتای افغانستان نوید انسه تبلیغش کردند. این شعار، شعار آگاهانه سازشکاران

مارکسیستها . . .  
 ضد انقلابی می است که با ضد انقلاب حاکم در تضادند و دنبال فرصتی برای رساندن انکسنت خود به هر قیمت به سر رشته اموزند . این شعار را در دهان مردمانداختن گمراه کردن مردم است .  
 شعار امروز مردم نه شعار همیشه اندرانی کد تنها شعار، تشکیل هسته های پارتیزانی، تشکیل شاخه های نظامی در سازمانهای انقلابی، جمع آوری سلاح، مسلح کردن خلق و دست زدن به عملیات مسلحانه مشخص و بی برنامه جهت مقابله با تاکتیک های فاشیستی ارتجاع و به عنوان سرفراز تلقیح مبارزه مسلحانه توده های و مبارزه سیاسی است، و این شعار همین امروز است. از یک طرف محمد رضا شاه ارتش را به میدان کشیده و از طرف دیگر مردم قهرمان ما آماده نبرد در میدان رزم ایستادمانند . جوانی که جمعه خونین و قتل رگبار مسلسلهای ارتش شاهنشاهی، صد ها برادر هموزمن را به خون مینماید، ند، برچسبش را در خون برادرانش مالیده و با ترفیاد آزاد بخوای به پیش میتازد، اگر بجای برجم مسلسل بدستش باشد چه خواهد کرد ؟ و این جوانان امروز در ایران صد ها هزارانند، جامعه ما امروز در یک شرایط کاملا انقلابی است، ۷ میلیون ایرانی با شعارهای ستیز محض در سرتاسر این کشور عظیم ترین مبارزه سیاسی تاریخ را به پیش برند، رژیم فاسد و فاشیست پهلوی، با حماقتهای بی دریغی خود جامعه ما را بازم هم به سمت هرچه حادث تر شدن برخورد انقلاب و ارتجاع پیش رانند . دولت نظامی ارتجاع و امپریالیستها " ارتش شاهنشاهی" را معین آ کسید . شهید ای جمعه خونین و قتل عام دانشگاه با خون خود نوشند " تنها ره رهایی جنگسگ مسلحانه است" و این امروز دیگر یک شعار محض نیست، امروز دیگر به مرحله عمل در آوردن این شعار فرارسیده است . امروز - و همین امروز - روز مسلح کردن خلق و طرح عملی قهر انقلابی در برابر ارتجاع در مانده و ورشکسته حاکم است . امروز زمانی است که هر یک ساعت وقت کشی برای ارتجاع به منزله کسب یک امید جدید زنده ماندن و برای انقلاب به معنی از دست دادن یک فرصت بی نظیر است . طرح عملی مبارزه مسلحانه امروز یک ضرورت قوی است . هرآنکس که امروز با تکرار بی معنی اصول عام و وظایف همیشگی از زیر بار تبلیغ جدهی این شعار با تمام امکانات و پای فخرندن در انجام آن یا خد اکثر امکانات شانه خالی کند، یک مدعی بی مایه و یک اهورت نیست و آتش است که باید در انگیزه تمام مبارزات " صحیح " گذشته اش نیز شیک کرد . تاکتیک صحیح انقلاب در برابر حکومت نظامی و دولت نظامی ارتجاع و احزاب عمومی سیاسی و انحلال در نظم فساد شیمیتی حاکم با عملیات پارتیزانی، از قبیل زدن سرکر - دگان دولت نظامی و نوکران خوش خدمت، به آتش کشیدن اعدای روهای نظامی و کمین گذاشتن برای نیروهای دشمن است .  
 برای ندادن یک لحظه فرصت به دشمن، برای جلو گیری از طرح هر شعار ارتجاعی، سازشکارانه و اندرانی برای جلوگیری از کشتارهای یگانه و . . . استراتژی انقلاب تا پیروزی را همین امروز با همین حرکت درست آغاز کنیم .

درباره . . .

میباشد . پس از جنگ دوم جهانی وزیر ضربات سهمگین نهضت های آزاد بیخوش و فشار آزادی خواهی خلقهای دیریند، امپریالیسم برای آنکه تمام نفوذ و سلطه خود و بدنیال آن موجودیت خود را از دست ندهد، مجبورگشت تا تاکتیک و شیوه تازه ای را در ارتباط با کشورهای مستعمر و نیمه مستعمره در پیش گیرد و این شیوه همانا برکاردن رژیمهای سرسبیده با ماسک "مستقل" و از این طریق حفظ سلطه و نفوذ خود بود . بدین ترتیب پس از جنگ دوم جهانی علاوه بر آزاد شدن پاره ای از کشورهای سه قاره از قبیل امپریالیسم و ارتجاع از قبیل چین، آلمان، و شمال ویتنام . . . ما شاهد بائین کشیده شدن برجم کشورهای امپریالیستی در بسیاری از مستعمرات و کشورهای وابسته و بالا رفتن برجم باصطلاح " ملی" در این کشورها شدیم و لیکن آنچه که تغییر نکرد وابستگی اقتصاد و سیاسی این کشورها به امپریالیسم و آزاره سرمایه داری جهانی بود و این تغییر که فعل لنس کشورهای ظاهر "مستقل" موجود میاورد پایهای شد تا برمنای آنروز بیونیست های خروشنجی عبر استعمار و مبارزه آزاد بیخوش خلقها را برای رهایی از یوغ امپریالیسم پایان یافتند تعداد نمایند . در آن زمان رفقای حسی بدستی خاطر

نشان کردند که در دوران استعمار به پایان رسیده ولیکن در دوران استعمار نوین جایگزین آن شده است، و رقباتی چنین در انشاء رویونیستهای خروشنجی نوشتند: "روداد" و با بیخوش نشان میدهند که پس از دو مین جنگ جهانی امپریالیسم به هیچ وجه از استعمار جزم نشپیده است، منتهی به نظیر اجرای استعمار نوین شکل جدیدی را اتخاذ نموده است، یکی از خصوصیات مهم این استعمار نوین، اینست که امپریالیسم مجبور شده است که شکل کهنه سلطه مستعمر استعماری را تغییر داده و شکل نوینی را بکار بندند و یوسپله عملی که آنها انتخاب نموده و پرورش دادند، سلطه استعمار استعماری را عملی می سازد" ( مدافعین استعمار نوین ) . برپایه این تحلیل مارکسیستی رفقای چنین تاکید کردند که در دوران مبارزه آزاد بیخوش خلقها برای رهایی از یوغ امپریالیسم نه تنها بیایان نرسیده است بلکه این مبارزه امروز پیوزده بامارزه بر علیه عمل و سگان زنجیری امپریالیسم در هم آمیخته است . " خلقهای این قاره پیگوانه خواستار از بین بردن کامل نیروهای امپریالیسم و سگهای زنجیرش در کشورهای خود هستند و بخاطر استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور خود مبارزه مینمایند" و نخستین و مرزترین وظیفه ای که در مقابل این کشورها قرار دارد همچنان گسترش بازم بیشتر مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار نوین و معاشا نشان میباشد " ( همانجا ) نیروهای انقلابی در آن دو ران به رستی به انشاء ماهیت وابسته رژیمهای باصطلاح مستقل کشورهای نیمه مستعمره پرداختند و نشان دادند که اینان با هزار و یک بند به امپریالیسم وابسته بوده و خود حافظ منافع امپریالیسم اند و جنگ آزاد بیخوش ملی کماکان در دستور کار میباشد . ما متوجه دین در همین رابطه گفت: " امروز بزرگترین امپریالیسم در سطح جهانی امپریالیسم آمریکاست . وی دست نشانده گانی در بسیاری از کشورها دارد . آنها تکیه از جانب امپریالیسم پشتیبانی می میشوند در قضا همانهایی هستند که مورد نفرت خلق های بیخوش میباشند . . . قیام مردم در این کشورها بر علیه دست نشانده گان امپریالیسم آمریکای و سایر امپریالیستها خود در عین حال مبارزه بر علیه سلطه مترجمه امپریالیسم نیز میباشد " ( ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ ) .

پس میبینیم که برخلاف ادعای مدافعین تئوری سه جهان آنچه که پس از جنگ دوم جهانی بخصوص از جانب امپریالیسم اعمال شده، استعمار نوین است که بجای استعمار کهن نشسته و امروز نیز نمونه های تازه ای از آنرا در مورد پاناما . . . میان مشاهده کرد . وظیفه مارکسیستها این نیست که تاکتیک نوین امپریالیسم را " استقلال" واقعی بنامند، بلکه وظیفهشان در دین ماسک امپریالیسم و رژیمهای وابسته تکیه ظاهر "مستقل" هستند میباشد و گمانیکه چنین نکنند در واقع بیرو استعمار نوین صحنه گذارده و به منحرف کردن ذهن خلقهای مستعمره برده خندان و این کاریست که هواداران تئوری " سه جهان " میکنند . آنها بجای انشاء ماهیت این رژیم های وابسته و بجای نشان دادن راه واقعی کسب استقلال و آزادی که با سرنگونی این رژیم های وابسته و استقلال و آزادی و خود فروخته در هم آمیخته است، مدعی میشوند که این رژیمها مستقل بوده و راه کامل کردن استقلال سیاسی و اقتصادیشان نیز در اتحاد خلقها با این رژیمها و " مبارز متحد" علیه " همزیستیم و امپریالیسم" میباشد، که البته از مبارزه علیه " همزیستیم و امپریالیسم" نیز منظورشان مبارزه علیه " همزیستیم شوروی" است. مدافعین تئوری " سه جهان" بیرو استعمار نوین صحنه گذارده میدان فاع از رژیمهای وابسته به امپریالیسم میبازند و در واقع در دفاع از موجودیت این رژیمها و تقویت سیاسی و عملی آنها به دفاع از موجودیت امپریالیسم و شیوه های گوناگون حفظ سلطه و استعمار آن میبازرند .

استقلال و آزادی کشورهای وابسته، با سرنگونی رژیمهای وابسته به امپریالیسم در هم آمیخته است.

هواداران تئوری " سه جهان" بر این عقیده اند که کز حه کشورهای " جهان سوم" دارای نظامهای اجتماعی سیاسی متفاوتی هستند و در میان " نیروهای مختلف سیاسی کشورهای جهان سوم البته مبارزه موجود است و " برخی انقلابی اند" و " عدای دیگر مترقی" و " معددی هم مترجم" و حتی برخی تا ملین امپریالیسم و سوسال - امپریالیسم" اند، لیکن این وضع برخیز در این واقعیت اساسی که کشورهای جهان سوم در مبارزه علیه امپریالیسم و همزیستیم نیروی عده را تشکیل میدهند و اینکه این کشورها تا " جاشکه به ماسک و حیانت عده آنها مربوط میشود انقلابی و مترقی اند" ( خبرنامه گمگن - ش - ۵ ) تاکید از ماست) تغییر موجود نیامده است . بیشتر نشان دادیم که حرکتهای سیاسی کشورهای

سه قاره تابع ماهیت طبقاتی رژیمهای حاکم بر آن کشورها است . در عین حال نشان دادیم که امپریالیسم در یک رشته از کشورهای جهان شیوه تازه ای را برای ادامه و حفظ سلطه خود اتخاذ کرد ماست که در جارچوب سیاستهای استعمار نوین با نواستعمار میگذرد . برپایه است که رژیمهای کهنه در این کشورها سرکارند، دست پرورده امپریالیسم بوده و جانشان به ادامه سلطه امپریالیسم وابسته است و مورد نفرت خلقها هستند . حال چنانچه این دسته از کشورها را که از مؤهیت مستعمره به مؤهیت نیمه مستعمره و یا نو مستعمره تغییر کرده اند را کنار بگذریم، با آن دسته از کشورهای مواجه می شویم که به سبب شرایط تاریخی خود هیچ گاه مستعمره نیبده و بلکه از ابتدا در موقعیت وابستگی و نیمه مستعمره گسی قرار داشته اند . لنس در اینباره میگوید: " صفت مشخصه این دوران ( دوران امپریالیسم ) تنها وجود د گروه اصلی از کشورها یعنی گروه مستعمره دار و گروه مستعمر- ات نیست، بلکه وجود شکلهای گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در ظاهر استقلال سیاسی دارند، ولی عملا در رام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند . ما بیکی از این شکلهای معنی نیمه مستعمره قیلا اشاره کردیم" ( لنس ) امپریالیسم همیشه بین هر یک از دو بزرگ و کوچک وجود داشته ولی در دوران امپریالیسم سرمایه داری بصورت یک سیستم همگانی در میآید و بنایه جزئی از کل وارد مجموعه مناسبات مربوط به تقسیم جهان میگردد و به حلقه هایی از زنجیر معاملات سرمایه مالی جهانی مبدل میشود" ( همانجا ) امپریالیسم با ورود به این کشورها با ارتجاعی ترین طبقات وارد مناسبات شده و منافعیان پیوند میخورد و به قول مائوتسه دین " جهت سرکوب مشترک توده های عظیم مردم بین آنان اتحاد بر قرار میگردد" و " مبارزه بر خیزند، از ارتجاع از داخل علنا در یک قطب توده های عظیم مردم در قطب دیگر قرار میگیرند" ( مائوتسه دین )، درباره تضاد رژیمهای این کشورها، رژیمهای مترجم و تعابیده عقب مانده ترین مناسبات یوسیده اجتماعی اند و هیچگاه قادر نیستند بر علیه منافع امپریالیسم که با منافع آنها پیوندی فخر د دارد به مبارزه برخیزند، زیرا موجود بتهان در رگرو حفظ سلطه امپریالیسم است و آزادی و استقلال از طریق تسویه حساب انقلابی با این رژیمها بدست می آید . اینها همان رژیمهای هستند که منافع ملی کشورها را بفراغت امپریالیسم سبیده و بازارهاشان ضیع نموده با کالاهای یاد کرد امپریالیستی است و نیروی کار مردم کشورهایشان یوسپله سرمایه امپریالیستی شدیدا استعمار و جباول می شود . در آسیا، هند و ایران و عربستان و تایلند برمه و فیلیپین و اردان و کشورهای خلیج فارس و . . . در آفریقا بکای لاتن اکثریت کشورها تکیه بدست بیورکراتهای نظامی وابسته به طبقات ارتجاعی و امپریالیسم اداره میشوند و در آفریقا نیز کشورهای چون زیمبر و کنیا و . . . از این قماشند . در این کشورها منافع و سلطه امپریالیسم با منافع و سلطه مترجمین محلی گره خورده و تمام مردم بر علیه ارتجاعین وابسته خود در عین حال مبارزه علیه سلطه امپریالیسم نیز میباشند و انقلابات دگرگتیک و ملی در دستور روز قرار دارند . رژیمهای این کشورها ماهیتا نمیتوانند با سلطه امپریالیسم به مبارزه برخیزند و برعکس خود حافظ و مدافع سلطه امپریالیسم اند، زیرا منافعیان با منافع امپریالیسم گره خورده و خود نوکر و وابسته به امپریالیسم اند . مبارزه با امپریالیسم تنها از قدرت آنها خارج است، بلکه اساسا چنین تعابلی نیز ندارند . حال چنانچه برمنای پاره ای تضاد های میان ارتجاعین این کشورها و میان کشورها و باند های مختلف امپریالیستی و یا خاطر فریب توده های مردم و سروش گذاردن بیرو آتش کشورها به مانورهای نیز دست می زنند و در جارچوب منافع اساسی امپریالیسم با این سیاست آن فرار داد و معاهده موافقت و یا مخالفت میکنند، این چنین کاری اساسا در جارچوب سیستم امپریالیستی صورت گرفته و در خدمت حفظ این رژیمها از آتش ششم مردم و حفظ سلطه امپریالیسم است کسی که این واقعیت را ندیده گرفته و ماهیت جواول اصلی این رژیمها را بدین وجه و حرا " ضد امپریالیست و ضد همزیستیم" و " انقلابی و مترقی" قلمداد کند، فقط خود را تا سطح همین رژیم معین مانورهای مکارانه بائین آورده و در مقابل امر انقلاب خلقها قرار گرفته است و میفکین تئوری " سه جهان" با حماقتی در عین از این رژیمها چنین کردمانند .  
 تبعه در صفحه ۷

درباره ...  
تطبیق فرمیسم

در میان کلیه کشورهای باصطلاح جهان سوم کشور-  
هایی از قماش سودان، مصر، سیلان و همچنین کشورهای  
از زمره الجزایر و لیبی توسط مدافعین تری "سه جهان" تهر-  
ماتان مبارزه قاطع علیه امپریالیسم و هژمونیسم معرفی شده  
و اندر مایلین تئوری "سه جهان" هرچا که در میانستند  
به نمونه این کشورها و رژیمهای حاکم بر آنها رجوع کرده و  
"مبارزه سودان علیه سوسیال امپریالیسم" و "مبارزه مصر  
علیه سوسیال امپریالیسم" و امثالهم را به رخ میکشند. این  
رژیمها چه خصوصیتهای دارند و نقششان در مبارزه علیه  
امپریالیسم چیست و مارکسیستها چه برخوردی را باید به  
آنها بکنند؟

بررسی این مساله میبایست صرفاً از زاویه تحلیل تاریخی  
و طبقاتی و مشخصاً از زاویه منافع طبقاتی پرولتاریا صورت  
پذیرد. تعیین جایگاه و مقام این رژیمها بدین تعیین  
طبقاتی که در قدرت میباشند امکان پذیر نیست. این  
کشورها عموماً کشورهای هستند که برپستریک مبارزه تو-  
دای وسیع استقلال طلبانه خلفایشان در گذشته تو-  
نستند امپریالیسم راغب نشانده و به درجهای از استقلال  
دست یافته، ولیکن به سبب ضعف پرولتاریا (چه کمی و  
چه کیفی) نتوانستند قدرت را بدست طبقات باخترانقلابی  
یعنی پرولتاریا و متحدین نزدیک در هفتاد و هشتاد سال  
یعنی پرولتاریا متحدین نزدیک در هفتاد و هشتاد سال  
این کشورها استبداد آنها قدرت سیاسی تحت رهبری طبقه  
کارگر قرار نگرفت بلکه در ابتدا بدست اشرار خود بور-  
ژوازی و بورژوازی ملی افتاد. این قبیل رژیمها بخصوصی  
پس از جنگ جهانی دوم در پارهای از کشورهای سه قاره  
بظهور رسیدند.

مارکسیسم - لنینیسم بما میآموزد که در عصر امپریالیسم  
انقلابات بورژوازی و مکرراتیک از موقله کهن خارج شده و به  
موقله نوین تبدیل میشوند. یعنی به انقلابات مکرراتیک  
نوین که ویژگی شان آنستند که رهبری در دست طبقه کارگر  
بوده و در اتحاد نزدیک با دهقانان و سایر اشرار و  
طبقات ضد امپریالیستی ضد گمرازد و رشوئال، انقلاب  
به سرانجام رسانیده شده و راه سوسیالیسم در پیش گرفته  
میشود. مارکسیسم - لنینیسم و تاریخ مبارزه طبقاتی در  
دوران معاصر بما میآموزد که بورژوازی ملی و همچنین  
خود بورژوازی نمیتوانند خود مستقلاً مبارزه بر علیه امپ-  
ریالیسم را تا آخر به پیش ببرند و در راه بیشتر در پیش  
ندارند. یا میبایست به هژمونی پرولتاریا گردن نهند و  
بابا امپریالیسم از در سازش درآیند. خود بورژوازی و  
بورژوازی ملی آنچه به قدرت میرسد از یکسو قادر نیستند  
روابط کهن گذشته را یکسره و بطور رادیکال از میان برد-  
ارند و صرفاً به یک رشته رژیمهای نیم بند بسنده میکنند  
(چون خود به این مسامحات وابستگیهای معینی دارد)  
و از سوی دیگر نمیتوانند از امپریالیسم کاملاً جدا شوند و به  
اشکال گوناگون در جراتی از وابستگی را حفظ میکند. و  
قیمت امروز جهان نشان میدهد که اکثریت این رژیمها  
امروزه سرپا در رجعت هرچه بیشتر راسته شدن به این  
یا آن امپریالیسم در حرکتند و در پارهای موارد امروز کاملاً  
بیخوابستگی امپریالیسم را بگردن انداخته اند. نمونه -  
های مصر، سودان، موریه و... دلیل بر این مدعا  
میشوند.

ناتوانی بورژوازی ملی و خود بورژوازی در به سرانجام  
رسانیدن انقلاب مکرراتیک و ملی در عصر امپریالیسم و  
ضرورت هژمونی پرولتاریا بمثابه یکانه راه رسیدن بسسه  
استقلال حتمی، امریست که بارها توسط رهبران پرولتا-  
ریای جهانی لنین و استالین، مائو و انورخوجه ذکر شده  
و در قطعنامهها و ارزیابیهای کنگره های مختلف کمینترن  
بیان شده و زندگی و مبارزه طبقاتی در دوران معاصر آن  
بارها به اثبات رسانیده و خلفایها مستعد به جهان  
ضربه آن را در شکستهای مختلفی بارها تحمل کرده اند  
و نیازی به تکرار و اثبات ندارد. آیا این کشورها یا نظام  
حاکم در آنها و طبقه های قدرت سیاسی را بدست گرفته  
بهین آنکه طبقه کارگر هژمونی را بدست گیرد میتوانند با  
"مبارزه اقتصادی و سیاسی" و آنها "مبارزه اقتصادی-  
سیاسی" و نیز از همه دوا بر قدرت به "استقلال کامل اقتصادی  
و سیاسی" دست یابند؟ (نقل قولها همه از خیرنابیک  
شماره ۱۹۷۷: ۴) مطمئناً نمیتوانند! در نتیجه قبول  
و تأیید مساله رسیدن به "استقلال کامل اقتصادی و سیا-  
سی" توسط این رژیمها و بر سر عهدن آنها بعنوان "تئوری  
عده انقلاب" در درجه اول یعنی لگام زدن به انقلاب  
در این کشورها و تخی تسویه حساب انقلابی با امپریالیسم  
و طبقات مرتجع و از سوی دیگر ننگ داشتن همین کشورها  
در خارج و مسامحات و جنگال امپریالیسم جهانی است.

این قبیل رژیمها چنانچه بحال خود رها شوند در  
موازی حتی به فاشیسم آشکار رو آورده و به سرکوب خونین  
خلق میپردازند و در عینحال اکثری سدی در مقابل رشد  
حقیقی نیروهای مولده میشوند.

کمونیستها در حین دفاع از حرکات و مبارزات ضد  
امپریالیستی و ضد ارتجاعی بورژوازی ملی مستعمرات و نیمه  
مستعمرات و در عینحال با حوالت سازشکاری، تزلزل و در  
مواردی خیانت این طبقه و اشرار خود بورژوازی دنباله  
رو آن شده با مبارزه برخاسته خط فاصل روشنی میان  
منافع پرولتاریا و زحمتکشان و منافع این اشرار میانی کشید  
و هرگز منافع و سرنوشت پرولتاریا را قربانی و تابع منافع  
و سرنوشت بورژوازی ملی این کشورها نمیکند، و همواره  
خاطر دارند که این تنها هژمونی طبقه کارگر است که می-  
تواند جامعه را از در غلظین به گرداب سازش با امپ-  
ریالیسم نجات داده و آن را بسوی سوسیالیسم، یعنی یگا-  
نه سمیستی، که تحت آن استقلال کامل تضمین خواهد شد  
رهنمون سازد. در جنبش کمونیستی بین المللی در این  
زمینه رهنمودهای با ارزش جندی وجود دارد. کنگره  
پنجم کمینترن در سال ۱۹۴۴ نتیجه گرفت که "بورژوازی  
ملی نمیتواند در خارج رژیم سرمایه داری مساله ملی  
را حل کند." (اسناد کنگره پنجم) و یا رفیق استالین  
در این زمینه مینویسد: "مسأله ملی و مستعمراتی از مسأله  
رهائی از یوغ سرمایه جدا ناپذیر است" (استالین، طرح  
مسأله ملی) و یا در ترزا و حمایت ششمین کنگره کمینترن  
در سال ۱۹۲۸ در اینباره میخوانیم: "بخشهای باقیمانده  
نده بورژوازی بوسی، بخصوصی بخشی که منافع صنایع بومی  
را منفعک میسازد، از جنبش ملی دفاع کرده و تجلی یک  
گرایش ویژه نوسان کننده و سازشکارانه که میتوان به آن  
رفرمیسم ملی لقب داد میباشند." رفیق مائوسه در  
مورد بورژوازی ملی مستعمرات و نیمه مستعمرات مینویسد:  
"بورژوازی ملی از یکطرف زیر فشار امپریالیسم قرار میگردد  
در زیر زنجیرهای نفوذ البسم گرفتار است و به همین سبب  
با امپریالیسم در تضاد است. از این نظر این طبقه بگو،  
از نیروهای انقلاب است... ولی از طرف دیگر بورژوا-  
زی ملی در اثر ضعف اقتصادی و سیاسی خود و همچنین  
به علت اینکه روابط اقتصادی خود را با امپریالیسم و نفوذ  
د البسم کاملاً قطع نکرده است، جرات آن را ندارد که تا  
پایان علیه امپریالیسم و نفوذ البسم مبارزه کند." (مائوسه  
تسه دن، انقلاب چین و حزب کمونیست چین)

در نتیجه دلستان به رژیمهای این چنین رژیمها-  
تیکه ما در همین دوران اخیر نمونه تکامل یافته آنها را در  
عراق، مصر و... بخوبی مشاهده کرده ایم و بعنوان  
"تئوری عده مبارزه علیه امپریالیسم و هژمونیسم" حد اکثر  
بفهمیم جا زدن مبارزه رفرمیستی اشرار توسط این جوا-  
مع بعنوان مبارزه انقلابی و عموماً بجهت تأیید و دنباله  
روی از رژیمهای وابسته و فاشیست است. زیرا این قبیل  
رژیمها بخاطر ماهیت طبقاتیشان عموماً نمیتوانند از چار-  
چوب مبارزه رفرمیستی، چه در حل معضلات و تضاد های  
درونی و چه در مبارزه با امپریالیسم فراتر روند.  
مارکسیست ها موافقت که هم در حرف و هم در عمل  
و خاصه در رتد وین خط مشی بین المللی پرولتاریا (هما-  
نگونه که کمینترن میگرد) ماهیت و اعلام نمیتوانند این  
رژیمها را توضیح دهند و نشان دهند که در این قبیل  
کشورها هنوز مسائل د مکرراتیک و ملی حل نشده و انقلاب  
د مکرراتیک نوین کماکان در دستور کار اکثریت قاطع آنها  
قرار دارد. نه اینکه آنها را "تئوری عده مبارزه علیه  
امپریالیسم و هژمونیسم" نامیده و اعلام نمایند که چنانچه  
این رژیمها بر علیه "فعالیتها تجاوزکارانه امپریالیسم و  
قبل از همه دوا بر قدرت" به مبارزه برخیزند به "استقلال  
کامل اقتصادی و سیاسی" دست خواهند یافت. ایمن  
جنبش ادعاهائی جز فراموش کردن الفیای مبارزه طبقاتی  
و مسامحات و توان و خصلت طبقات گوناگون اجتماعی  
در عصر امپریالیسم، جز فراموش کردن ضرورت هژمونی برو-  
لتاریا و جز گمراه کردن پرولتاریا و حفظ سلطه امپریالیسم  
نتیجه ای ندارد. و این دقیقاً همان کاری است که مدافعین  
تئوری "سه جهان" زیر لای "حمایت از مبارزه ضد امپ-  
ریالیستی" انجام میدهند.

مدافعین تئوری "سه جهان" با آوردن بگوسه نمونه-  
های ویژه و استثنائی در تاریخ جنبشهای ضد امپ-  
ریالیستی خلقهای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره از  
قبیل نمونه امپریالیسم و غیره سعی دارند با مخدوش  
کردن مرزهای طبقاتی جنبش و ناموفق کنند که نه تنها  
بورژوازی ملی و خود بورژوازی بلکه ضد البها، گمرازد و  
بوروکراتها نیز ضد امپریالیسم و مبارزین راه استقلال و  
آزادی اند. بهرحال آنچه روشن است آنستکه در عصر  
امپریالیسم در جوامع مستعمره و نیمه مستعمره حشرات فک-

دال و گمرازد و نه ضد امپریالیسم بلکه خواهان حفظ  
سلطه امپریالیسم در این جوامعند. پرولتاریا تنها طبقه  
تا به آخر انقلابی و تنها طبقه است که تا به آخر برای  
استقلال ملی مبارزه میکند. اشرار بنیادینی یعنی سور-  
ژوازی و خود بورژوازی تنها بصورت مشروط و موقت قادر  
به مبارزه برای استقلال ملی اند و در نهایت میبایست  
به هژمونی پرولتاریا گردن نهند و یا با امپریالیسم و ارت-  
جاع سازش کنند. در عین حال عناصری از طبقات فوق-  
نی جامعه نیز برجست شرایط تاریخی ویژه میتوانند باین  
یا آن مبارزه ضد امپریالیستی دست زنند. نمونه سپها -  
نوک در کامبوج و یا امیرانخان در زیمبرلانده. لیکن  
مارکسیستها هرگز اشتباهات را بجای قاتین کلی نمیشا-  
نند، چرا که چنین کاری ترویج رفرمیسم از طریق مسلطه  
و شیادی است.

دنباله دوازدهم

دواکتر

برهبری رفیق انور خوجه، مبارزات کمونیستیهای جهان را  
بر علیه رفرمیستهای توپن غرضگینی و تئوریهای سرتاپا  
ضد انقلابی آنان هدایت نموده و آموزشهای انقلابی مار-  
کسیسم - لنینیسم را پاسداری نمودند.

بدنبال این مبارزه بزرگ جهانی، رفیق مائوسه دن  
با ارزیابی از تجربه غلبه رفرمیستهای خروخجانی بوزب  
و دولت شوروی و احیا سرمایه داری در روسیه، انقلاب ب  
کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین را سازمان داده و هدایت  
نمود. رفیق مائوسه دن نشان داد که پایههای اجتماع  
بورژ رفرمیسم در درون حزب طبقه کارگر و نفوذ عوامل  
بورژوازی در حزب و در قدرت دولتی را باید در ریقای طبقات  
و مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی جستجو نمود  
و بنابراین تصحیح انقلابی حزب و دولت از این عقاید و بنا-  
سرا از طریق پیشبرد مبارزه طبقه کارگر بر علیه بورژوازی در  
صحن جامعه و در کلیه شئون آن بدست میاید که خود نیز  
تصحیح کل اجتماع را بهمراه آورد. انقلاب فرهنگی پرولتا-  
ریائی چین مبتنی بر چنین ارزیابی آموزشی از تجربات مبارزات  
پرولتاریائی جهانی، بویژه تجربه روسیه بود. رفیق مائو  
تسه دن با هدایت داهیات این انقلاب توانست بردار  
و دستة ضد انقلابی لیوشائوچی و بدنبال او، دار و  
دسته های ضد انقلابی لین پیاو و دن سیائو کین غلبه  
یابد. و بدین ترتیب داند شده و نظرات مائوسه دن  
نه فقط با تئوریه و آموزشهای مربوط به انقلابات مکرر-  
تیک نوین بلکه همچنین با آموزشهای انقلابی و برارزش  
انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی چین و مبارزه بر علیه دار و  
دسته های رفرمیستی و ضد انقلابی لیوشائوچی لین  
پیاو و دن سیائو کین عین گردید.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین ضربات مهلکی  
بر نیروها و عناصر کام نیاده در راه سرمایه داری وار د  
ساخت و حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی  
چین را دستخوش تحولات عمیقی نمود.  
تأثیرات ناشی از این تحولات که نه نهن میلیونها نفر  
از روشنفکران، کارگران و دیگر زحمتکشان چین را مائوسه  
ساخت، مسلماً تا سالهای بسیاری باقی خواهد ماند و  
نقش مهمی در ادامه مبارزات طبقاتی در جامعه ای  
چین ایفا خواهد نمود.

باری، شرایط بحرانی کمونی جهان، گسترش روزافزون  
شرایط و جنبشهای انقلابی و رشد خطر جنگ، بحران  
فزاینده ای که جنبش نوین کمونیستی بین المللی را فرا گره  
فته است، خطرات عظیمی که از جانب سوسیال امپریا-  
لیستهای روسیه دوا رود سته رفرمیست وابسته به آن  
و نیز از جانب تئوری رفرمیستی و سرتا یا ضد انقلابی  
"سه جهان" نهضت کارگری جهانی و جنبشهای انقلابی  
د مکرراتیک و آزاد بخش را تهدید میکند، و بالاخره شرا-  
یط اعتدالی انقلابی مبین ما، حکم میکند که نیروهای کمو-  
نیستی ایران با آنکه به مارکسیسم - لنینیسم به آموزش  
عمیق تری از کلیه تجربات و آموزشهای انقلابی پرولتا-  
ریای جهانی دست زنند. تجربات و آموزشهای انقلاب  
کبیر روسیه، انقلاب د مکرراتیک نوین چین و انقلاب فرهنگی  
پرولتاریائی چین، از اهم این تجربات و آموزشها، بدنبال  
از دست آوردن این انقلاب کبیر روسیه، انقلاب  
د مکرراتیک نوین چین و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی  
چین پاسداری کنیم!



وظایف گروههای ارتش انقلابی

# از لنین

۱- فعالیت نظامی مستقل  
۲- رهبری توده ها

گروههای ارتش انقلابی میتوانند دارای نیروهای متغاضی باشند که با ۲ و یا ۳ نفر آغاز گردند . آنها باید به بهترین وجهی که میتوانند خود را (( بسا تنگ ، هفت تیر ، بمب ، جاقوه ، پنجه بکس ، جوب ، کهنه آفته به نفت برای آتش زدن ، طناب یا تود بان طنابی ، بیسل برای بنائی باریکاد ( سنگر ) ، کسولهای پروکسین ( اسیم خاردار ، میخبرای مقابله بانبروهای سواره وغیره)) مسلح کنند . آنها نباید تحت هیچ شرایطی برای دریافت کمک از سایر شایع وجه از مافوق وجه از خارج و در انتظار کمک باشند ، بلکه باید تمامی مایحتاج خود را خود بر آورده نمایند .

حقی الامکان این دستجات باید شامل افرادی باشند که یا در نزدیکی با یکدیگر زندگی کرده و یا بطور متسب و کارا یک یک را در ساعات معینی ملاقات مینمایند . (تر- کبب هر دو نوع عضو مطلوب تر است . زیرا ملاقاتهای مرتب ممکن است بخاطر قیام در جوار وقفه گردد ) . آنها باید امور را طوری تنظیم نمایند که در حساسترین لحظات هنگامیکه ممکن است شرایط دستخوش غیره مرتبه ترین چرخه خشیا گردد ، قادر باشند بگرد هم آیند . بنابراین هر گروه باید راهها و وسائل فعالیت مشترک را از قبل تدارک دیده باشد : علامت گذاریها بروی پنجره وغیره ، بسیاری اینکه یکدیگر را بسادگی بیابند ؛ داد و یا سوت کشیدن که از قبل توافق شده ، بدین منظور که رفقا بتوانند در درون جمعیت یکدیگر را بیابند ، علامت رمز از پیش توافق شده ، منظور تشکیل جلسات شبانه وغیره . هر فرد فعالی با کمک دو و یا سه رفیق میتواند یک سری از این مقررات و شیوهها را که از قبل تدوین و فراگرفته و تمرین شده اند ، قرار داد آرنده . نباید فراموش شود که احتمال غیر مترقبه بودن وقایع برای ما برابر ۱۰۰ به یک است و ضروری خواهد بود که تحت شرایط بسیار ناساعد گرد هم آییم .

این گروهها حتی اگر اسلحه هم نداشته باشند می-توانند نقش بسیار مهمی را ایفا نمایند : ۱- در رهبری کردن توده و ۲- در حمله به پلیس و فزاتقا در هر فرصت مناسب ( مانند آنچه در مسکو روی داد ) و ضبط و صادره سلاح آنان وغیره و ۳- در نجات دستگیر شدگان و بسا مجروحین هنگامیکه تعداد اندکی پلیس در اطراف هستند و ۴- از طریق رفتن به پشت بام ها و یا طبقات فوقانی سا-ختمانها وغیره سنگسار کردن و آب جوش ریختن برسرسر سربازان وغیره . یک گروه مشکل و منظم جنگی با پیگیری کافی نیروی عظیمی را تشکیل میدهد . تشکیل گروه در هیچ شرایطی نباید به بهانه فقدان سلاح به تعویق افتاده و یا بکار گذارده شود .

وظایف اعضا گروههای جنگی باید تا حد امکان از قبل تعیین شده باشد . رهبران و یا مسئولین در برخی مواقع اینگونه تعیین میگرددند . البته نامعقول خواهد بود اگر که مشورت با اعضا امری ظاهری شود . لیکن اهمیت عظیم رهبری همگن و عملیات سریع و قاطع نباید فراموش گردد . عزم و پیگیری سه چهارم بیروزی راضعین میکند . به محض تشکیل گروهها - یعنی هم اکنون - آنها باید بطور همه جانبه ای دست بکار گردند - نه فقط بکار کارشور- یک بلکه کار عملی نیز حتما باید صورت گیرد . مقصود ما از کارشوریک نما گیری نظم نظام ، آشنائی با امور نظامی ، تنظیم مجلس سخنرانی در مورد امور نظامی ، سخنرانی توسط کار رهای نظامی ( در جداران ، انصران و وظیفه وغیره که همچنین شامل کارگزارانی میشود که در ارتش خدمت کرده اند ) ، مطالعه ، بحث و بکار بستن میتراکه مطالب جزوات و مقالات روزنامهجات غیر قانونی در مورد مبارزه خیابانی وغیره میباشد .

متذکر میشودیم که فعالیت عملی باید فوراً آغاز گردد . این کار در جارجوب فعالیت تدارکی و نظامی قرار میگردد . کار تدارکی شامل تهیه انواع اسلحه و مهمات ، تهیه اماکن مناسب برای مبارزه خیابانی ( مناسب برای مبارزه از پشت بام و برای انبار بمب و سنگ وغیره و یا اسید برای آسایش روی پلیس وغیره وغیره ، بهمچنین محل مناسب برای ستاد فرماندهی ، برای جمع آوری اطلاعات ، پناه دادن به فرار - یان از دست پلیس ویرای استفاده به عنوان بیمارستان وغیره) میگردد .

بعلاوه ، فعالیتهای اولیه شامل کار شناسائی و گرد-

آوری اطلاعات - چون بدست آوردن نقشه ساختمان زنده آنها ، اداره پلیس ، وزارت وغیره و تحقیق و بررسی امور نادای در ادارات دولتی ، بانکها وغیره در یافتن نحوه حفاظت آنها ، کوشش جهت ایجاد تماس ( با کارمندان ادارات پلیس ، بانکها ، زندانها ، و اداره بست و تلگراف وغیره ) که بدرد میخورند ، تحقیق و تعیین محل قورخانه و تمامی قورگاههای اسلحه در شهر وغیره - میباشد . مقدار زیادی از این نوع کارها باید صورت یذیسسرد و - مهمترین اینکه - این کارها بنوعی که حتی از عهده کسانیکه قادر به جنگ خیابانی نیستند ، مانند افراد خیلی ضعیف ، زنان و کودکان و بیبران وغیره برمی آید و می-تواند خدمات بزرگی را در این زمینهها انجام دهد . فی-الغور باید کوشش شود مطلقاً تمامی کسانیکه میخواهند در قیام شرکت کنند در گروه های جنگی متشکل شوند ، چرا که در صورت تمایل به فعالیت ، هرکسی - حتی کسانیکه مسلح نبوده و مسلحان قادر به فعالیت نیستند ، توانسته و نمیتوانند بسیار ارزشمند واقع نگردند .

بعلاوه دستجات ارتش انقلابی تحت هیچ شرایطی نباید خود را صرفاً محدود به فعالیت تدارکاتی نمایند . بلکه باید فعالیت نظامی را در اسرع وقت آغاز نمود . تا ( ۱ ) نیروهای جنگی خود را آرموده نموده ، ( ۲ ) اطلاعات مقداتی از نقاط ضعف دشمن کسب نموده ، ( ۳ ) ضربه های قسمی به دشمن وارد نموده ، ( ۴ ) زندانیان ( و بسا دستگیر شدگان ) را آزاد نموده ، ( ۵ ) اسلحه تهیه نموده ، ( ۶ ) منابع مالی برای قیام ( مثلا از طریق صادره منابع مالی دولتی ) ابداع نموده وغیره وغیره . این دستجات میتوانند باید فی الغور از هر فرصتی برای کار فعال استفاده نمایند و تحت هیچ عنونی نباید امور را تا روز قیام عمومی رها نمایند ، چرا که آمادگی برای قیام مگر از طریق آموزش در تحت شرایط رگبار گلوله بدست نماید . البته هنر عزم افراطی امر بدیست ، هرچه که خوب و بدر بخور باشد در صورت افراط ممکن است - و پانگد- شتن از یک محدودیتی بالا جبار بد و مضر خواهد شد . عملیات تروریستی بی برنامه وغیر مشکل و ناچیز اگر به افراط کشیده شود میتواند تنها نیروهای ما را بپراکند و تلف نماید . این یک واقعیتی است که البته نباید بدست فراموشی سپرده شود . از جانب دیگر تحت هیچ شرایطی نباید فراموش کرد که شعار آغاز قیام هم اکنون صادر و خود قیام هم اکنون شروع شده است . دست زدن بسه عملیات ضربتی در شرایط مساعد نه تنها حق هر انقلابی بلکه وظیفه عادی او نیز میباشد . کشتن جاسوسان ، افراد پلیس ، ژاندارم ، منجر کردن ادارات پلیس ، آزاد ساختن زندانیان ، تسخیر منابع مالی دولتی برای رفع احتیاجات قیام - چنین عملیاتی هم اکنون در هر نقطه ای که قیام دارد انجام میگردد . برای نمونه در لهستان و قفقاز و هر دسته ارتش انقلابی میبایست برای آغاز به این نوع عملیات بعضی اطلاع آن آماده باشند . هرگروهی میبایست در خاطر داشته باشد که اگر امروز فرصت مساعد را برای انجام چنین عملیاتی از دست بدهد ، به بی عملی تا -

بخشیدنی و بی ارادگی مجرم شناخته خواهد شد و چنین جرمی بزرگترین جنایت است که یک انقلابی میتواند در زمان قیام مرتکب گردد ، و بزرگترین رسوائی بسرای هرکسی خواهد بود که در عمل و نه در حرف پوینده راه آزاد یست .

میتوان در رابطه با ترکیب این گروههای جنگی چنین گفت . تجربه نشان خواهد داد که تعداد مورد نظر در هر گروه و نحوه تقسیم کار در میان افراد چند و چگونسه باید باشد . هرگروهی میبایست بدین انتظار بسرای دریافت رهنمود از خارج گروه خود آغاز به کسب تجربه نماید . البته از سازمان انقلابی محلی میبایست درخواست فرستادن یک انقلابی مجرب به امور نظامی برای ایراد سخنرانی و برآنداختن بحث و اظهار نظر کرد ، ولی در صورت فقدان چنین فردی مطلقاً واجب است که گروه این کار را خود بعهده گیرد .

در ارتباط با تقسیمات سازمانی حزب ، طبیعی است که اعضا حزب خواستار عضویت در همان گروه ( جنگی) باشند ، ولیکن هیچ فرمول سفت و سختی موجود نیست که از عضویت اعضا دیگر حزب جلوگیری نماید . دقیقاً در اینجاست که ما میبایستی اتحاد و فعالیت مشترک ( البته بدون یکی شدن احزاب ) میان پرولتاریای سوسیالیست و دمکراسی انقلابی را به مرحله عمل گذاریم . هر فردی که خواهان مبارزه برای آزادی است و در واقع آمادگی خود را برای انجام اینکار ثابت میکند ، میتواند بهمانه یکدمکرات انقلابی تلقی گردد . و ما میبایستی کوشش تقسیم تا همای

چنین افرادی که ارتد ارك قیام را به پیش بریم ( البته در صورتیکه آن فرد و یا گروه مورد نظر قابل اطمینان باشد ) تمامی دمکراتهای دیگر میبایستی بعنوان دمکراتهای نایبگیر ، مشابه لیبرالهای برحرف ، که به هیچ وجه نبا- بست بر آنان تکیه شود ، و بعنوان کسانیکه اطمینان کردن یک انقلابی بد آنها جنایت بحساب می آید ، موگدا طرد گردند .

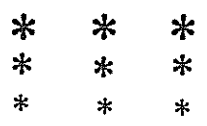
الیهته اتحاد عمل میان گروهها امری مطلوب است . روشن کردن اشکال و ضوابط عملیات مشترک بسیار سود مند خواهد بود . ولیکن تحت هیچ شرایطی این کار نباید در افراط در اختراع برنامه های پیچیده و الگوهای عام و یا به تعویق انداختن کارهای عملی بخاطر کسب تجربه و تحلیلهای فضل فروشانه وغیره منجر گردد . قیام بطور اجتناب ناپذیری در شرایطی بوجود خواهد بیوست که عناصر غیر متشکل هزاران بار بر عناصر متشکل تکیه دارند ؛ بطور اجتناب ناپذیری مواردی پیش خواهند آمد که به انجام عمل فوری در آن لحظه و مکان و دینفر و یا حتی یک نفر- و هر فردی میبایستی با ابتکار و ریسک و موجو برای خود آماده به عمل باشد - احتیاج خواهد داشت . هرگونه تاخیر روزی ، متاخره و شعلل ویز بدن و بی تصمیمی ارمان قیام را به شکست مواجه خواهد کرد . متنها ی عزم ، حد اکثر انرژی ، بهربرداری فوری از هر لحظه مناسب ، تحریک فوری تب و تاب انقلابی توده و رهبری این تب و تاب انقلابی به عمل قدمدتر و مصعانه تر - چنین است وظیفه اولی یک انقلابی .

مبارزه بر علیه مده های سیاه یک نوع عالی عملیات نظامی است ، که سربازان ارتش انقلابی را آموزش داده و در زیر رگبار گلوله غشیلان میدهد و در عین حال سود مندی بزرگی برای انقلاب دارد . گروههای ارتش انقلابی میبایست فی الغور کسانیکه مده های سیاه را سازمانده می میکنند شناسائی کرده و از کم و کیف محل و چگونگی این سازماندهی خبردار شده و سپس بدون محدود کردن خود به تبلیغ ( که سود مند ولیکن ناکافی است ) مبارزه مسلحانه ، دست به عمل زده و اعضا و دارودسته مده ها سیاه را مضروب و مقتول و مراکز آنان را منفجر نمایند وغیره .

و . آ . لنین

در اکتبر ۱۹۰۵ پرشته تحریر درآمد و در ۱۹۲۶ برای اول بار منتشر شد . ترجمه از متن انگلیسی کلیات آرتلرین جلد ۹ - ص ۴۲۴ - ۴۲۵ .

۱- پروکسین - مخلوط قابل انفجار یست که از تریترات سلولز تهیه میشود . .



حقیقت را بخوانید و در میان مردم پخش کنید!

## توجه

به آدرس و حساب بانکی جدید ما توجه کنید!

I. P. S. C. P. O. BOX 6043 42443 ANGERED SWEDEN
حساب بانکی ما :
I. P. S. C. PKBANKEN KONTONNR: 328822023700 SWEDEN